

# الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الامام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهرالعجايب المعروف بارنو كائيد پريس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهرالعجايب معروف بارنو كائيد پريس چاپ شد

جمله حقوق طبع اين كتاب محفوظ است



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و احمده على نعمائه العميم و نصلي على رسوله الكريم - و على  
 الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم\*  
 و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه اصر علي من  
 له ربه في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له  
 صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردراني  
 السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب  
 الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -  
 مزيلا عنه النقايص - فسمعت في تصحيح متنه على قد الامكان -  
 و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي العفو و الغفران - بما  
 وقع مني من الزلل و النسيان \*



بنام ابژد بخشوده داور • فروز مابده هو گونه گوهر .  
 درود بی پایان - اریاک یزدان - بر پیشرو و خشوران - جاویدان باد  
 صد هزاران آفرین بر جانسان • بر روان پاک فروردان شان  
 سپس ابن داکس کهترین - احمد کبیرالدین - میگورین - که دوستم سید  
 والا نژاد - صدرالدین احمد فرخ بهاد - که همه بیاکانش در مرز بوم بوهار  
 بردوان فرساد راه ویا دایش و داد بودند - بمن بیذوای نابکار نمار فرمودند -  
 که خصااص نامده سائی را که در فروزش اسدالله الغالب - پور ادی  
 طالب - است - چاپ کردم - و در درستی راستی و کاستی آن دست و پائی  
 زبم • هرچند که این کار ارجمند از نیروی این مستمند بس ناکشود بود -  
 نادم کام و ناکام گام درین چام چام نهادم - و در پارسی ورشیم آن و نژده ها را  
 بدستیم ناریزه ها نشاندم - مگر پارسی همسیراز آن را بر همان پیشین  
 انداز بگذاشتم • خدا را لغزشهای مرا در گذار - و من اهرمن زده را  
 بزراه راستی و راستبازی نگهدار •



بسم الله الرحمن الرحيم

## احوال النسائي

عن تيسير الوصوا

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر ولد  
سنة خمس عشرة و مائتين و مائت بمكة سنة ثلاث و ثلثة اية و هو  
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن  
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني  
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير و له ثقب كثيرة في الحديث و كان  
شافعي المذهب و له مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان  
ورعا متحريا \* قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي  
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطرسوس  
وتأيدوا دلمهم بافتخانه \* وسأله بعض الامراء عن كتابه السنن اكله  
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقارلها قال واكتب لها  
الصحيح منه مجردا فوضع المجتبي فهو المجتبي من السنن  
قرب كل حديث تكام في اسداده بالتعليل هذا فليل من كثير \*

## عن وفيات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان  
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب  
السنن وسكن مصر و اذشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال  
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا  
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمرة و خرج الى دمشق فسئل  
عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية  
راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا  
لا اشبع الله بطاىك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضه حتى  
اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبانه و داسوه  
ثم حمل الى الرملة و مات بها \* و قال الحافظ ابو الحسن الدارقطني  
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها  
فدفن بها وهو مدفون بين الصفا و المررة و كانت وفاته في شعبان  
سنة ثلث و ثمانمائة \* و قال الحافظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق ما من سبب ذلك الدوس وهو مدقول .ال وكان قد صنف  
 كتاب الخصائص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل  
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياتها فيه عن احمد بن حنبل فقيه الام  
 الا تصنف كتابا من فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت  
 دمشق و انصرف عن علي عليه السلام كثير فاركت ان يهدىهم  
 الله تعالى بهذا الكتاب \* و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان موصوفا  
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي  
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري \* و قال الدارقطني رحمه الله  
 منحن بدمشق فتدرك الشهادة رح و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة  
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى  
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن  
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن  
 الذسائي قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة تيقنا  
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى عشر و ثمانمائة  
 و رايت بخطي في مسوداتي ان موادة بنسائي في سنة خمس  
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم \* و نسبتها الى ابي بنام  
 الذون و فتح السين المهمة و بعدها همزة و هي مدينة حراسان  
 خرج بها جماعة من الايمان \*

## در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشتہ

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشتہ کہ آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایز الشان کہ مثل آن نوشتہ نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخذہ بمجتبی بنون و سبب اختصار آن بود کہ یکی از امرای زمان ازو پرسید کہ همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نی پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را کہ در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته اقد از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواہ النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نہ آن کتاب کبیر و همچنین گاهی کہ گویند کتاب خمسہ یا اصول خمسہ بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد اللہ دیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ نہ چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم مدقواسست کہ شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار کہ گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی کہ بعلم حدیث ز بر جرح





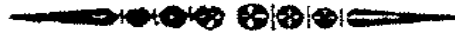
و بعد از رداة آن مذکور شد در زمان خود و بود در غایت درج ذمی  
 بیخی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین داین طرفی  
 میکند که فری علیہ و ادا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدیثا  
 و اخبارا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگردد و  
 گدد اند که سبب این طریقه روایت کردن ازو آمدت که میان  
 حارث و نسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث  
 فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان  
 میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی  
 استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر  
 بود و نسائی روایت حدیث دارد از دبار مشایخ مثل متیبه بن  
 سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیثان و  
 ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارد از وی جماعتی از کبار  
 مانند ابو جعفر طحاری و ابوبکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی  
 و مار جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی منقول  
 است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن  
 شعیب الدسانی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر  
 مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار  
 از احدی و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و  
 اهل آن ناحیه بویستی در مسجد با او گفتند چه می گویی در حق  
 معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب مائل گفت  
 اما پرضی معاویه ان یخرج راس نراس حنای بعضی روایاتی اند که

گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الا بطبخه پس مردم  
 بوخواستند و در وی پیچیدند و بیگرمیها کردند و چندان زدنش که  
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار  
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندس  
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه  
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر  
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا  
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمیذویسی گفت باعث من  
 دران تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدم مردم ان ناحیه  
 را منحرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی  
 ایشان را براه راست آرد بهسبب آن کتاب مذکور را قالیف  
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود  
 بکسرت جماع و چهارزوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای  
 ان سرایی نیز میداشت • ولادت نسائی در سال دویست و پانزده  
 ار هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه \*

## عن خلاصة تذهیب تہذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بدوفین بن بحر بن دینار  
 النسائی ابو عبد الرحمن القاضی الحافظ صاحب السدن واحد  
 الایمة المبرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خالق مذكورين في  
تراجمهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و  
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و  
ابن عدي و ابن الهندي و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا  
الاسائي الامام في الحديث بلا مدافعة نووي بفلسطين (٤) و قيل  
بالرملة (٥) و دفن ببيت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة  
شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة \*



(٤) قاله ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •  
(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة  
فسئل عن فضائل معاوية فامسك عنه فمضوا في الجاه فقال اخرجوني  
الى مكة فاخرجوه علينا فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه  
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معاوية و فضائله فقال الا  
يرضى راسا براس حتى يوصل فما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج  
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •





## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد  
و آله اجمعين \* و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه \*  
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي \*

### ذکر صلوة امیر المومنین علی بن ابیطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن المثنی قال انبانا عبد الرحمن اعني  
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی دهسند ه مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا و بخشنده مومنان را که کافران را در آخرت

جمع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام  
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام و بعد حمد  
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشنود شود خدا  
برتر از او . گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي .

این ذکر نماز علی . سر ابیطالب است خشنود شود خدا از او

۱ - خبر داد ما را محمد پسر مثنی خبر داد ما را عبد الرحمن مراد  
میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را  
شعبه از سلمه پسر کهیل گفت سلمه شلیدم حیة عرفی را - عرب نام

حیة العربی قال سمعت علیاً کرم الله وجهه یقول انا اول من  
 صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم \*

۲ — انبانا محمد بن المثنی قال انبانا عبدالرحمن قال  
 انبانا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم  
 رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه \*

### ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر  
 عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن  
 زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم عنی  
 بن ابي طالب رضه \*

شهریست . گفت حیة عربی شنیدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت  
 من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریسد خدا  
 بر او درو آل او و سلام فریسد \*

۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد مارا عبدالرحمن  
 گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید  
 پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه  
 پیغمبر خدا درود فریسد خدا بر او و سلام فریسد علی است خشنود شود خدا از او \*

### این ذکر مختلف شدن لفظ می نقاب کننده گان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا  
 محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر  
 مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن  
 کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریسد خدا بر او و سلام فریسد  
 علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او \*



۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة موالی الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلی مع رسول الله صلعم علي رض و قد قال في موضع آخر اسلم علي رض \*

• — (خبرنا محمد بن عبید بن محمد قال حدثنا سعید بن خثیم عن اسد بن عبیده البجلي عن يحيى بن عفيف عن عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رض فاما ارتفعت الشمس و خلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبس حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبدالله پسر سعید گفت عبدالله حدیث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شدیدم ابا حمزة ازاد کرده شد! انصار را گفت ابا حمزة شدیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کس که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فریسد خدا بر او و سلام فریسد علی است خشدود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشدود شود خدا از او •

۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبید پسر محمد گفت محمد پسر عبید حدیث کرد مارا سعید پسر خثیم از اسد پسر عبیده البجلي از یحیی پسر عفف از عفف گفت عفف آمدم در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمدم بر عباس پسر عبدالمطلب خشدود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدائی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمنینہ فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب  
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب  
ساجدا فسجدا معه فقلت يا عباس امر عظيم فقال تدري من  
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هذا  
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي  
بن ابي طالب بن عبد المطلب هذا ابن اخي هل تدري من  
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد  
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره  
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن - ولا والله على  
ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة \*

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس  
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده  
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان در آن حاله که سجده کند بود پس  
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار  
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس  
گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من  
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی  
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن  
که پس آن هردو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه  
پسر برادر من است این پسر برادر بعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او  
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار  
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست  
بر زمین (ن - و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین  
سواء آن کسان هر سه \*



۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاوي قال حدثنا عبدالله

بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن  
عباد بن عبدالله قال قال علي رضي انا عبدالله و اخو رسوله ( ن -  
(سول الله صلعم ) و انا الصديق الاكبر لا بقول ( ن - لا يقولها )  
ذلك بعدي (ن- غبري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين \*

### ذکر عبادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رض

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل ( ن -

ابن فضل) قال حدثنا الاصلح عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي  
رض قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي (ن- نبيها)

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث كود  
مارا عبدالله پسر موسى گفت عبدالله حديث كود مارا علاء پسر صالح  
از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشنود شود  
خدا از من نهد خدا ام و برادر ( - پيغمبر خدا ام درود فرسد خدا  
بر او و سلام فرسد ) پيغمبر او ام و من راست گو كالان ام نخواهد گفت  
اين سخن را ( ن - نخواهد گفت آنرا ) بعد من ( ن - سواي من ) مگر  
دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال \*

### اين ذکر عبادت امیرالمؤمنین علی پسر ابیطالب

است خشنود شود خدا ازو

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر كوفي گفت علي حديث كود مارا  
ابو فضيل ( ن - پسر فضل ) گفت پدر فضيل حديث كود اصلح از عبدالله  
پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي نهي شفا سم كسي  
را از اين است عبادت كرد خدا ذمالي را پس پيغمبر درود فرسد خدا

صلعم غاري عبدت الله قبل ان، بعدد» احد من هذه الامة تسمع سنين\*

## ذکر منزلة علي بن ابيطا لب كرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن سملد (ن - مسمار) عن عايشة بنت سعد رض قالت سمعت ابي يقول سمعت رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب فحمد الله و اتنى عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم فالوا صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي علي و ان الله موالي من الاله و معادي من عاداه \*

بر او و بر آل او و سلام فريسد سواي من عبادت كردم خدا را پيش ايدكه عبادت كند او را كسي ازين امت نه سال \*

## اين ذكر مرتبه علي بن ابيطا لبست بزرگ كند

### خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد مارا محمد بن سملد گفت محمد حديث كرد مارا موسى بن يعقوب گفت موسى حديث كرد مارا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عايشه دختر سعد خشدود شود خدا ازو گفت شنيدم پدر خود را مي گفت شنيدم پدغهبر خدا را درود فريسد خدا بر او و سلام فريسد روز جحفة (جحفة موضعيست دو ميل از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا كرد بر او پستقر گفت اي مردمان تحقيق من دوست شما ام گفتند مردمان در دست گفتي اي رسول خدا پستقر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست هست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من بوي خلق و تحقيق خدا دوست دارنده است آن كسي را كه دوست داشت علي را و دشمن دارنده است آن كسي را كه دشمن داشت مابي را \*



۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضي ان النبي صلعم كان عنده طاير فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابوبكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له \*

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن رصاص عن ابيه قال امر معوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلعم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حسن بن حماد گفت حسن بن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمر از سدي از انس پسر مالك خشنود شون خدا از او تحقيق يبي درود قريسد خدا برو و بر آل او و سلام فريسد بود نزديك او جائور ( پرده ) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بجورده همراه من اين جائور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پستر آمد علي پس ادن داد براي علي \*

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي رصاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاوده سعد را پس گفت چه چیز منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چیز را گفت ان سه چیز را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هر ايده اينكه باشد براي من يك اراں سه چیز دوست تر است آن چیز طرف من از قطار شتران سوخ شديدم پيغمبر خدا را هرود

رسول الله صلعم يقول له و قد خلعه في بعض مغازبه فقال له  
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول  
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهالمون من موسى الا انه  
لا ينبي ( ن - لا نبوة ) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين  
الراية رجلا بحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاروا  
لها فقال ادعوا لي عليا فاتي بارمد ( ن - فاتي به ارمد ) فبصق  
في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليجذب عنكم  
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا  
و فاطمة و حسدا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي \*

فرسد خدا هر او و بر آل او و سلام فرسد ميگفت براي او و حال آنکه تحقيق  
خليعه کرد او را در بعض جنگهاي خود در مدینه پس گفت براي او علي اي  
پيغمبر خدا ارا ميگذاري مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود  
براي او پيغمبر خدا درود فرسد خدا بر او و آل او و سلام فرسد ابا  
راضي نمي شوي اينکه باشي از من دمذله هارون از موسى مگر تحقيق شان  
اندست که دست نبي بعد من و شنيدم ارا هي گفت روز جنگ خيبر هرايه  
هراينه خواهم داد علم را مرد را که دوست ميدارد خدا تعالى را و رسول  
او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کرديم براي آن  
علم پس فرمود بطلبيد براي من علي را پس آمد با درد و سرخي چشمان  
( ن - پس آورد کسی علي را با درد و سرخي چشمان ) پس آب دهن انداخت  
آن حضرت در مرد و چشم علي و داد بوزه را طرف او و هرگاه که نازل  
شد اين آيه سواء اين نيست که اراده ميکند خدا اينکه دور کند از شما  
ناپاكي را اهل بيت و پاک کند شما را پاک کردن طلبيد پيغمبر خدا درود  
فرسد خدا بر او و سلام فرسد علي را و فاطمه را و حسن را و حسين را  
پس فرمود اي بار خدا ابا ادبا اهل من هستند \*



۱۱ - انبأنا حرمي بن اوس بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام عن موسى الصغير عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد رض قال كنت جالسا فتدقصوا علي بن ابي طالب رض فقلت لقد سمعت رسول الله داعم يقول ان له خصالا ثلثا لان بكرن ابي واحدة منهن احب ابي من حمر الذم سمعته يقول انه صبي بمزلة هارون من موسى الا انه لا ابي بعدي و سمعته يقول لا اعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه \*

۱۲ - اخبرني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا نصر بن علي قال انبأنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ - خبر داد مارا حرمي پسر اوس پسر محمد الطرسوسي گفت حدث کرد مارا ابو غسان گفت حدث کرد مارا عبد السلام از موسى صغير از عبد الرحمن پسر سابط از سعد ( خ . و ) گفت بودم نشيسته پس رفصان بيان کردند مردم علي پسر ابي طالب را ( خ . و ) پس گفتم هراينه تحقيق شديدم پيغمبر خدا را ( د . خ . م . و ) ميگفت تحقيق براي او خصلتها سه ايد هراينه باشد براي من بعدي براي سعد يكي از آنها دوست تر است طرف من از قطار شتران سرخ شديدم او را ميگفت تحقيق علي از من بمزله هارون است از موسى مگر تحقيق شان اذنت كه بيست يبي بعد من و شديدم او را ميگفت هراينه هراينه خواهم داد بيره را فردا مرد را كه دوست مي دارد خدا و پيغمبر خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر و شديدم او را ميگفت آنكس كه باشم دوست او پس علي است دوست او •

۱۲ - خبر داد مارا زكريا بن يحيى سجستاني گفت زكريا حديث کرد مارا نصر بن علي گفت خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد



عن ابیه ان سعدا رفا قال قال النبی صلم لادن عن الراية الی رجل  
یحیب الله و رسوله و یحبہ الله و رسوله یفتح علی یدیہ فاستشرف  
لها اصحابه فدفعها الی علی \*

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحاري (الرهاوي) قال  
حدثنا عبدالله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن  
عبدالرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلی و كان یحیر معه  
ان الناس قد انكروا منك انک (ن - ان تخرج) تخرج فی  
البرد فی البلاء و تخرج فی الحر فی العشو و الثوب الغلیظ (ن -  
الخشن) قال او لم تكن معنا بخیر قال بلی قال فان رسول الله

پسر ایمن از پدر خود تحقیق سعد (خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا  
(د . خ . ل . و . م . ه) هواینده خواهم داد نیزه را طرف مرد که دوست میدارد  
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر خدا فتح خواهد  
کرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند کرد برای ان نیزه اصحاب  
پیغمبر پس دفع کرد آن نیزه را طرف علی \*

۱۳ — حدیث کرد مارا احمد پسر سلیمان رهاوی گفت احمد حدیث  
کرد مارا عبدالله گفت عبدالله خبر داد مارا پسر ابي لیلی از حکم و منهال  
از عبدالرحمن پسر ابي لیلی از پدر خود تحقیق ابي لیلی گفت برای  
علی و بود ابولیلی سیر میکرد همراه علی تحقیق مردم تحقیق انکار کردند  
و تعجب کردند از تو تحقیق تو بیرون می آئی (ن - اینکه بیرون می آئی)  
در سردی در جامه کهنه و بیرون می آئی در گرمی در پوشاک پنبه دار و  
پارچه اکبه (گنده) فرمود حضرت علی ای نبودنی تو همراه ما در جنگ  
خبر گفت ابولیلی اری بودم فرمود حضرت علی پس تحقیق پیغمبر خدا



صلعم بغث ابابكر و عقد له الراية ( نه - لواء ) فرجع و بعث عمرو  
 و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (سول الله صلعم لاعطين الراية رجلا  
 يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفرار فارس  
 ابي و انا ارمم فقلت انى ارمم فتقل فى عينى و قال اللهم اكفه  
 اذى الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا \*

۱۳ — ابانا محمد بن على بن حرب المروزي قال ابانا  
 معاذ بن خالد قال ابانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة  
 قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خيبر و اخذ اللواء ابوبكر

( د . خ . م . ) فرستاد ابابكر را و بست برای او علم پس رجوع کرد  
 ابوبكر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه  
 مردمان پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هر اینه خواهم داد نیزه را  
 مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او  
 را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد  
 انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیان وقت  
 پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن  
 مبارك خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن  
 تو علي را اذیت گرمی و سردی را گفت علي عليه السلام پس نیافتم گرمی  
 را بعد فرمودن انحضرت ان کلام را و نیافتم سردی را \*

۱۴ — خبر داد ما را محمد پسر علي پسر حرب مروزي گفت محمد  
 خبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسون پسر واقد از  
 عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شديدم ابي هريرة را ( خ . و ) مي گفت  
 حصار کردیم و کرد گشتیم خيبر را و گرفت علم را ابوبكر صديق پس



قلم یفتح له و اخذہ من الذی عمر فانصرف و لم یتفتح له و اصاب  
 الناس نوسئذ شدة و جهد فقال رسول الله صلعم انی دافع اوائی  
 غدا الی رجل یحب الله و رسوله و یحبہ الله و رسوله لا یرجع حتی  
 یفتح له و بتنا طلبة انفسنا ان الیتم غدا و اما اصبیح رسول الله صلعم  
 صلی الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن- اللواء) و الناس علی  
 مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صلعم الا و هو یرجوا  
 ان یرجع صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارمین فتبل  
 فی عینہ و مسح عنہ و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر ( فردا ) عمر پس بازگشت  
 و به فتح کورد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس  
 فرمود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن ) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا  
 طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میداد او را  
 خدا و پیغمبر خدا به رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا  
 برای او خنقیم در آن حالیکه خوش بود ذات ما اما که تحقیق فتح فردا  
 است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن ) دعا خواند صبح را  
 پستتر برخواست آن حضرت در آن حالیکه راحت ایستاده بود و مردم برصافها  
 خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مرتبه بود نزدیک پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م . ن ) مگر و آن مرد امید میداشت اینکه باشد صاحب علم پس  
 طلبید علی بن ابیطالب را و حال اینکه او سرخی و درد چشمان میداشت  
 پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح  
 کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی  
 مالید و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را فتح کرد خدا بر  
 او و گذشت او بریده راوی حدیث من در آن کس بودم که دست دراز کرد





اذا فممن تطاول لها ( ن - و قالوا مخيرنا فممن تطاول ايما ) \*  
 ۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصرى قال حدثنا  
 محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان  
 عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمى قال لما كان  
 خيبر نزل رسول الله صلعم بخيبر ( ن - بحصن ) اهل خيبر  
 اعطى ( رسول الله صلعم اللوا ) عمر فنهض معه من نهض من الناس  
 فلقوا اهل خيبر فانكشف عمر واصحابه فرجعوا الى ( رسول الله  
 صلعم فقال ( رسول الله صلعم لا تطعن اللوا ) جلا يحسب الله و رسوله  
 و يحسبه الله و رسوله فلما كان من العدة تبار ( ن - فصادر ) ابوبكر  
 و عمر فدعا عليا و هو ارمم فتئل في منبه و نهض معه من الناس  
 برأى علم ( ن - و كفتند مردم بهتر ماست مرتضى علي دران كس كه دست  
 دراز كرد برأى علم ) \*

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصري گفت محمد حديث  
 كرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حديث كرد مارا عوف از  
 ميمون ابى عبد الله پسر بردة حديث كرد او را از پدر خود بردة اسلمى  
 گفت هرگاه بود خيبر فرود آمد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) در ميدان  
 و حضور ( ن - ينلعه ) اهل خيبر داد پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) علم را  
 بعمري پس برخاست همراه او انكس كه بر خالت از مردمان پس ملاقات  
 كردند اهل خيبر را پس منكشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع  
 كردند طرف پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) پس گفت پيغمبر خدا ( د . خ .  
 م . ) هر ايدى هر ايدى خواهى داد بيزه را مرد را كه دوست ميدارد او خدا  
 را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه كه شد از  
 فردا سبقت كرد ( ن - پس آمد ) ابوبكر و عمر پس طلبيد انحصرت علي را و  
 حال انكه حضرت علي درد و سرخي چشمان ميداشت پس اب دهن

من فہض فلقي اهل خيبر فاذا مرحب يرتجز وهو يقول  
 قد علمت خيبراني مرحب \* شاكي السلاح بطل مجرب  
 اطعن احيانا و حينذا اضرب \* اذا الليوث اقبلت تلهب  
 فاختلف هو و علي ضربتين فضربه علي علي هامة حتى عض (ن-  
 مضى) السيف منها البيض و انتهى (اسه و سمع. اهل العسكر  
 صوت ضربته فما تنام اخر الناس مع علي حتى فتح الله له و لهم \*  
 ۱۶ — انبانا قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن  
 عبدالرحمن الزهري عن ابي حازم قال اخبرني سهل بن سعد (رض  
 ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لاعطين هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراه او از مردم انكس  
 كه برخاست پس مالقات كرد اهل خيبر را پس ناگاه مرحب پهلوان شعر  
 ميخواند كه منضم بر دليري و شجاعت او بود و او ميگفت تحقيق دانست  
 اهل خيبر تحقيق من مرحب هستم پر كلنده آلات جنگ شمشير و غيره و  
 پهلوان ام تجرئه كنده ام ديژه ميوزم گاهي و گاهي ميوزم و قتيكه شيرها پيش  
 آمدند در حاليكه شعله زنده اند پس اختلاف كردند مرحب و علي هر دو  
 ضربه را پس زد او را علي بر سر او تا اينكه قطعه كرد (ن - و گذشت) و  
 گريد شمشير از آن سر خود را و منتهي شد سر او را و شديد اهل اشكر او را  
 زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراه علي تا اينكه فتح كرد خدا براي  
 علي و براي مردم همراهي او \*

۱۶ — خبر داد ما را قتيبة پسر سعيد گفت قتيبة حديث كرد ما را  
 يعقوب پسر عبدالرحمن زهري از ابي حازم گفت ابي حازم خبر داد مرا  
 سهل پسر سعد (خ . و) تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) گفت روز  
 جنگ خيبر هرآنكه هرآنكه خواهد داد اين ديژه را فردا مرد را فتح خواهد

یفتح الله علیه یحیی الله و رسوله و یحببه الله و (رسوله فلما أصبح  
 الناس غدوا على رسول الله صلعم كلهم يرجوا ان يعطى فقال ابن  
 علي بن ابي طالب فقالوا يا رسول الله يشتكى عينيه قال فاذسلوا  
 اليه فاتي به فبصق رسول الله صلعم في عينيه و دعا له فبرأ ان -  
 فبداء كما كان ) كان لم يكن به وجع فاعطاه الراية فقال علي يا  
 رسول الله افائناهم حتى يكونوا مثلنا فقال اغد ( ن - انفذ ) علي  
 رساك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام و اخبرهم بما  
 يجب عليهم من حق الله تعالى . والله لان يهدي الله بك رجلا  
 واحدا خيرا ( ن - خبرا من ان يكون ) لك من حمر النعم \*

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد  
 او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبیح کردند مردمان باعداد کردند  
 نزدیک پیغمبر خدا ( د . خ . س . ) تمام مردم آمدند میداشتند اندک دانه  
 شود ان علم مارا پس فرمود کجاست علي پسر ابیطالب پس گفتند ای  
 پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشم او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی  
 را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . س . ) در هر دو چشم او و دعا کرد برای او پس قدرست شد  
 گویا که بپود او را در ( پس ظاهر شد چنانکه بود ) پس داد او را علم را  
 پس گفت علي ای پیغمبر خدا حدک خواهم کرد کافران را تا اندک خواهند  
 شد مثل ما پس فرمود برو ( برو ) - بر طریق خود تا اندک نزول خواهی  
 کرد بمیدان ایشان پسز دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خنده ایشان  
 را بالچبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا  
 است هرآنکه ای که اگر هدایت خواهد کرد - تا سبب تو یک مرد را بهتر  
 است ( بهتر است از اباء باشد ) برای تو در رخ شتران •

## ذکر اختلاف الفاظ الناقلين لخبر ابي هريرة رضه في ذلك ( فيه )

۱۷ — امانا ابوالحسين احمد بن سلمان الرهاوي قال  
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابي حازم  
عن ابي هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لادفعن الرابة اليوم  
الي (جل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتناول لها  
القوم فقال اين على بن ابي طالب فقالوا يشتكى عينيه قال  
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني عاب و دفع اليه  
الرابة ففتح الله تعالى على يديه \*

## اين ذکر مختلف شدن لفظ های نقلی کنندگان است برای خبر ابي هريرة خوشنود شود خدا از در اين امر

۱۷! — خبر داد ابوالحسين احمد بن سلمان رهاوي گفت حدیث کرد  
مارا بعلى بن عبيد گفت دعلى حدیث کرد مارا دردد پسر کيسان از ابي  
حازم از ابي هريرة (خ و) گفت ابي هريرة گفت ببعبر خدا (د و  
خ و) هر اینه دفع خواهم کرد علم را امروز طرف مود که دوست میدارد  
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست  
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کچاست علي پسر  
ابیطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابي هريرة  
پس آب دهن انداخت پیغمبر خدا (د و خ و) در هر دو کف مبارك  
خود را و هر دو چشم علي را و دفع کرد طرف او نيزه را پس فتح کرد  
خدا تعالى بر دو دست علي \*

۱۸ — ابیانا قتیبة بن سعد قال اخبرنا يعقوب بن سہیل عن ابيه عن ابي عريضة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا اعطن من هذه الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله ابيه قال عمر بن الخطاب رض ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فصار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فاعلم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا (رسول الله فافوا فعاوا ذلك وقد مذعوا منك دمائهم و اموالهم الا نكتهما و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۸ — خدر دا مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب

از سهیل از پدر خود از ابي عریضه (رض) که گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب از سهیل روز جنگ خیبر هر اینه خواهم داد این بیزه را مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا او فتح خواهد داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب (رض) که دوست میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا (صلعم) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود برو و نه التقات کن و پس فنگر تا اینکه فتح دهد خدا بر دست تو پس سیر کرد علی پستقر توقف کرد پس آواز کرد ای پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا اینکه شاهدهی دهند اینکه نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتیکه کردند مردم کنار ابن پس تحقیق صاع کرده شد از تو خوبیهای ایشان و اموالهای ایشان مگر بحق خونیهای ایشان و مالهای ایشان یعنی اگر خون کسی کند یا مال کسی دزدی نماید قصاص ان باید گرفت و حساب ایشان بدان گناه که پوشیده داشتند بر خدای غالب و بزرگ است خواهد بخشند حوزهد عذاب کند \*



۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهيم بن (اهوية) قال حدثنا جرير عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۹ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گفت اسحاق حديث كود مارا جرير از سهيل از پدر خود از ابهريرة (خ و) گفت ابهريرة گفت پيغمبر خدا (د . خ . م .) هر اينكه خواهم داد نيزه را فردا مرد را كه دوست ميدارد خدا را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد كرد خدا بر دست او گفت عمر رضي پس نه دوست داشتم امير شدن را هرگز مگر امروز گفت ابهريرة پس كردن بلند كرد براي آن علم پس طلبيد علي را پس فرستاد او را پسترك گفت برو پس قتل كن تا اينكه فتح خواهد كرد خدا بر دست تو و نه القاتل كن و نه پس نگر گفت ابهريرة پس رفت از قدر كه خواست خدا پسترك استاد نه القاتل كرد پس گفت علي هر چه چيز نل كنم مردم را گفت الحضرت قتل كن او شان را تا اينكه شادي دهد كه دست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خداست پس و قديكه كردند اين پس تحقيق مدع كرده شد خوبهاى او شان و مالهاى او شان مگر بحق خوبهاى او شان و مالهاى او شان يعنى اگر خونريزي و دزدي مال خواهد كرد بحق ان و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خهاى غالب و بزرگ است در ان گناه كه پوشيده كردن اگر خواهد عذاب كند و اگر خواهد بخشند \*



۲۰ — ابنا محمد بن عبدالله بن المبارک المخزومي  
قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا  
سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول  
الله صلعم يوم خيبر لادفعن الرابة الى رجل بحسب الله و رسوله  
و يحبه الله و رسوله يفتح الله ابيه قال عمر فما احببت الامارة  
قط الا يومئذ ( ن - قبل يومئذ ) فدفعها الى ابي و قال قاتل و  
لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي  
ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعاولوا ذلك  
فقد عصموا دمائهم و اموالهم منى الا بحدتها و حسابهم على الله \*

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبدالله پسر مبارک مخزومي گفت  
حدیث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حدیث کرد ما را وهیب  
گفت حدیث کرد ما را سهیل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة  
( خ . و ) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا ( ن . خ . س . ) روز خيبر  
هر اینه هر اینه خواهم داد نيرة را طرف مردیکه دوست میدارد او خدا را  
و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست  
او گفت عمر پس نه دوست داشتیم پسر شدن را هرگز مگر امروز ( ن -  
قبل امروز ) پس دفع کرد او را طرف علي و گفت قتل کن و نه القاتل  
کن و پس مگر پس سیر کرد علي نودیک گفت ابي پیغمبر خدا از چه  
چیز قتل کردم گفت بر اینکد ساهدي دهنده ایکنه بیست معدود بحق مگر خدا  
و تحقیق محمد پیغمبر خدا اسم پس و نیکه کردند این پس تحقیق نگاه  
داشته شد خونهای او شان و صالحی او شان از من مگر بحق خونهای  
او شان و صالحی او شان دعوی اگر خردری و دزدی خواهند کرد بحق و  
عرض ان قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان در ان گناه که  
پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند •

## ذکر خبر عمرار بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبیا، عباس بن عبدالعظیم العنبري قال حدثنا  
 عمر بن عبدالوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن  
 منصور عن (بعمي عن عمران بن حصين رض ان النبي صلعم  
 قال لاعطين الراية رجلا يحب الله و رسوله او قال يحبه الله  
 و رسوله فدعا عليا و هو ارمد ففتح الله على يديه \*

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن  
 النبي صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن  
 يمينه و ميکائيل عن يساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا

### این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبدالعظیم عنبري گفت بیان حدیث  
 کرد ما را عمر بن عبدالوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان  
 از پدر خود از منصور از ربیع از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق  
 نبی (د . خ . ل . س . ) گفت هر آینه خواهیم داد نذوه را مرد را که  
 دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضورت دوست میدارد او را  
 خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس  
 فتح کرد خدا بر درد دست او \*

این ذکر خبر حسن بن علی است خست شود خدا از ان  
 مرد و از نبی (د . خ . ل . س . ) درین و تحقیق جبرئیل  
 قتل میکنند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق





الذضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مریم قال خرج الينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الا اءون و لا يدركه الا خرون و ان رسول الله صاعم قال لاعظين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و يقاتل جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره ثم قال لا يود بني ا ن - لا يرد ) رايته حتى يفتح الله تعالى عليه ما ترك ديناراً و لا درهماً الا سبعة مائة ( ن - تسعمائة ) درهماً اخذها عياله من عطاية كان اراد ان يبتاع بها خادماً لاه \*

حديث کرد ما را نصر پسر شمیل گفت نصر حديث کرد ما را یونس از ابي اسحاق از هبيرة پسر یونس گفت هبيرة بیرون آمد طرف ما حسن پسر علي سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود سیاه پس گفت امام حسن هر ایینه تحقیق بود در میان شما دیروز مرد یعنی حضرت علي نه سبقت بود او را مردمان پیشین و نه دریافت خواهند کرد و نه خواهند رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا ( ن . خ . م . ) فرمود هر ایینه خواهم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پستتر گفت نه خواهد داد ( ن - نه رد خواهد کرد ) خدا تعالی بر دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم را مگر هفت صد درهم ( ن - نه صد درهم ) از بخشش علي رض بود که اراده کرده بود ایینه خرید کند بان درمها خادم را برای کاربار اعلی خود \*



## ذکر قول النبی صلعم لعلمی ( ن - فی علی ابن الله عز وجل ( ن - جل ثناؤه ) لا یخزیه ابدًا رض

۲۳ — ابن ابی عمیر بن المثنیٰ قال حدثني یحییٰ بن  
 سلیم قال حدثنا عمرو بن میمون قال حدثنا الیاضع و هو ابو  
 عوانة قال حدثنا یحییٰ بن عوف قال اني لجالس الى ابن  
 العباس رضی الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا  
 و اما ان تخاون بهؤلاء و هو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال  
 اذا قوم معکم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ینفض

این ذکر فرمودن پیغمبر ( د . خ . ه . ) برای علی ( ن -  
 در حق علی ) تحقیق خدا غالب و بزرگ ( ن - بزرگ  
 است شاه او ) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه ( خ . و )

۲۴ — خبیر داد مارا محمد بن مثنیٰ گفت محمد حدیث کرد مرو  
 یحییٰ پسر سلیم گفت یحییٰ حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو  
 حدیث کرد مارا یاضع و کدیت او ابو هوانه است گفت یاضع حدیث کرد  
 مارا یحییٰ پسر عوف گفت یحییٰ تحقیق من هر اینه نشینده بودم طرف  
 پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند  
 آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان  
 گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش اینکه بایدا شود گفت  
 این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می  
 گوید پس دریافت می کدم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می  
 فشاند پارچه خود را و او میگفت آف و تف بعبی تعدل میباشم - این



ثوبه و يقول أف و تف يقيمون في رجل له عز وقعوا في رجل  
 قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه  
 الله و رسوله لا يخزيه الله ابدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن  
 علي قيل هو في الرحي يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن  
 من قباة فدعاة و هو ارمد ما كان ( ن - يكاد ) ان يبصر فنفت في  
 عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث  
 ابا بكر بسورة التوبة و بعث عاليا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب  
 بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله  
 صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

کلمه در وقت تنگدلی و زجر گویند به گوئی میکند و می آفتند در حق مرد  
 که برای او عزت است یعنی علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی  
 کردند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هر ایفه  
 خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد  
 او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس کردن بلاد کرد  
 برای ان علم آنکس که کردن بلاد کرد پس گفت کجاست علی گفته  
 شد او در آسیا دانه اسپ می صاید گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما  
 تا اینکه دانه بساید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت  
 بدود اینکه دیدد پس آب دهن مبارک خود اذناخت در هر دو چشم مبارک  
 حضرت علی پستتر جدباید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس  
 آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است  
 و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی  
 را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از  
 ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سوره توبه کسی مگر مرد  
 کداو از اهل بیت صفت او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا  
 ( د . خ . م . ) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد



هو لاء اهل بيته و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا  
و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة \* و لبس ثوب  
النبي صلعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي  
الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بئر صيمون فانبعه  
فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح \* و خرج  
بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فبئس  
فقال اما ترضى ان تكون نبي بمنزلة هارون من موسى الا انك  
لمست نبي ثم قال انت خليفتي يعني في كل موطن من  
بعدي \* قال و سد ابواب المسجد غير باب علي \* قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود ای دار خدا آنها اهل بیت من اند و خاص  
من اند پس دور گردان از آنها ناپاکی و پاک کن آنها را پاک کردن و بود  
علي ( ک . ه ) اول ان کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا  
بعد حضرت خدیجة الکبری و پرشید علي مرتضی پارچه پیغمبر را ( د .  
خ . ه . و ) و کفار گمان می بردند که تحقیق او نبي الله است پس آمد  
ابوبکر پس گفت ای نبي الله پس گفت علي ( خ . و ) تحقیق نبي الله  
تحقیق رفت طرف چاه صیمون پس نابع شد ابوبکر صدیق پیغمبر خدا  
را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار تیر می انداختند  
علي را تا اینکه صبح گشت و بیرون آمد پیغمبر خدا همراه مردمان  
در جاگ تبوک که نام موضع است پس گفت علي رض بیرون می آیم  
همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گریه کرد علي پس گفت انحضرت  
ابا راضي نمي شوی اینکه ناشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر  
تحقیق تو نیدستی نبي پس گفت آن حضرت تو خلیفه من است ای در  
هر موطن از پس من گفت تحقیق راوی حدیث و بند کرده شد درهای  
مسجد سوای دروازه علي گفت تحقیق راوی حدیث هست علي رض داخل



یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و ایس له طریق غیره \*  
 و قال من کنتم ولیه فعای وایه \* قال ابن عباس و اخبرنا الله عز  
 و جل فی القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا  
 بعد ان ( ن - انه ) سخط علیهم \* قال و قال رسول الله صلعم لعمر حین  
 قال ائذن لی فلا ضرب عنقه یعنی حاطبا فقال و ما یدریک لعل  
 الله قد اطاع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم \*

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و زیست  
 برای او راه سواي آن راه و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او  
 پس علی دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب  
 و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان این است که تحقیق خشنود شد خدا  
 از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار  
 کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجرة اله پس ای حدیث کرد  
 ما را هنوز ایفکه ( ن - تحقیق خدا تعالی ) خشم گرفت خدا تعالی بر  
 او شان یعنی کسی این حدیث بگرد گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا ( د -  
 خ - ل - م - ) برای عمر وقتیکه گفت عمر ره حکم ده مرا ای پیغمبر  
 خدا پس هرآنکه بزم گردن او ای حاطب ( † ) را پس گفت الحضرت و چه  
 چیز در بابت کنایید ترا که میرنی گردن او بر گناه او شاید که خدا تحقیق  
 مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کنید آنچه که خواهید  
 شما پس تحقیق بخشیدم برای شما \*

( † ) حاطب از اهل بدر است او خطی منضمون بر اراذل مسلمانان بوجنگ کنار  
 برای کفار قریش نوشته بود بنابراین عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای  
 گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده  
 بود که قبایل من در لشکر کفار بودند این خط نوشته بودم تا از قتل محفوظ بمانم \*



## ذکر قول العلی صلعم لعلی اذہ مغفور لک

۲۳ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال  
 حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن  
 صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة  
 عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن  
 غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم  
 لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع  
 والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

این ذکر فرمودن نبی ( د . خ . ل . م . ه ) برای علی  
 است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۳ — خبرداد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون  
 حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث  
 کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر  
 سلمه از علی ( د . خ . و ) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا ( د . خ . م . ه )  
 آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تئیکه خواهی گفت آن کلمات را  
 مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده  
 شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده  
 کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاک است خدا  
 پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جهیج  
 شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است \*



## ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵۔ انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثنا عاصم بن عمرو بن صالح بن حباب عن ابي اسحاق

الهمداني عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن

سلمة عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عاصم الا اعلمك كلمات ان

الله فقلت نعم فغفر لك مع انك (ن - بن) غفور (ن - بن) يغفر لك

تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه

الله رب السموات السبع ورب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

۲۶۔ اخبرني صفوان بن عمرو الحمصي قال حدثنا احمد

بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

## این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵۔ خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد

حدیث کرد ما را خالد بن مخلد بن حکیم کوفی گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او

بن صالح بن عمرو بن صالح است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله

بن سلمة (ن - بن) سلمة از علی (ن - بن) حباب (ن - بن) حباب

(ن - بن) حباب (ن - بن) حباب (ن - بن) حباب (ن - بن) حباب

گفت یا علی آگاه باش تعلیم می‌کنم ترا کلمه ها را

اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه

تحقیق ترا (ن - بن) تحقیق او (ن - بن) مغفرت کرده شده است (ن - بن) مغفرت

خواهد شد) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده

نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار آسمانهای

هفت و پروردگار عرش بزرگ \*

۲۶۔ خبر داد ما را صفوان بن عمرو الحمصي گفت حدیث کرد ما را احمد

بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة



عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات  
 الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه  
 الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*  
**ذكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه**  
 ٢٧ - انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا طي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني  
 عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي  
 ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا نسي قلتهن  
 غفرت ذنوبك و انك انت مثل زبد البحر قال سبحانه الله رب  
 السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي كلمه هاي  
 كشايش نيست معبود بحق مگر خدای بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا  
 حلم كندده بخشش كندده پاك است خدا پرورنده اسمانهاي هفت و پرورنده  
 عرش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالمست \*

این ذکر کلمه های کشایش است برای علی

سر ابي طالب بخشيد خدا ذات او را

٢٧ - خبر داد مارا احمد بن عثمان گفت احمد حديث كود مارا

خالد پسر مخلد حديث كود مارا علي او پسر صالح پسر حي است از ابي  
 اسحاق همداني از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي  
 ( خ . و ) تحقيق نبي ( د . خ . ل . س . ) گفت انحضرت اي علي  
 آگاه باش تعليم كام ترا كلمه ها را و فديكه تو خواهي گفت آنها را بخشيد  
 خراهدد شد گداهای تو اگرچه باشد مثل كف دريا گفت انحضرت پاك است  
 خدا پروردگار اسمانهاي هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خدا  
 است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است \*





۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا عسان قال

حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن عماري (رض) عن النبي صلعم نهوه يعني نهوه حديث خالد\*

۲۹ — انبانا عماري بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن

هشام ( ن - اخباري عماري بن محمد بن علي المصيصي قال اخبرنا خلف بن تميم ) قال حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابو اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن عماري (رض) قال قال رسول الله صلعم الا اعلمك كرامات اذا قلتهن : ففر لك علي انه مغفور لك لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحانه الله رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

۲۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد ... ت

کرد مارا عسان گفت عسان کرد مارا اسرائيل گفت اسرائيل حديث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از عماري ( خ . و ) از نبي ( د . خ . ل . م . ) مثل او ای مثل حديث خالد \*

۲۹ — خبر داد مارا علي پسر عبد المنذر گفت علي حديث مارا

خلف پسر هشام ( ن - خبر داد مارا علي پسر محمد پسر علي المصيصي گفت علي خبر داد مارا خلف پسر تميم ) گفت خلف حديث کرد مارا اسرائيل گفت اسرائيل حديث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از عماري ( خ . و ) گفت علي گفت پيغمبر خدا ( ن . خ . ل . م . ) آگاه باش تعليم ميکند ترا کلامه ها را و تقيه خواهي گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد براي تو در اينکه تحقيق شان اينست که مغفوت کرده شد است براي تو نيست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر براي خداست چنين خدا که پروردگار تمام هست \*



۳۰ — انبانا الحسن بن حرث قال انبانا الفضل بن موسى  
 عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي  
 ( ن - كرم الله وجهه ) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء  
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك ( ن - كنت مغفورا )  
 قلنت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم  
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم ( ن -  
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم ) قال ابو عبد الرحمن  
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحرث الا اربعة احاديث ليس هذا  
 ( ن - ذا ) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسين بن واقد و  
 لاسرافيل ( لاسرافيل ) و لعلي بن صالح و الحرث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حرث گفت حسين خبر داد ماوا  
 فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حرث از علي  
 ( خ ۰ ن ) ( ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي ( د ۰ خ ۰  
 ل ۰ م ۰ ) اگاه باش تعلمم ميکنم ترا دعا را وقتيکه خواهي گفت ان دعا را  
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو  
 ( ن - اگرچه هستي تو مغفرت کرده شده ) گفتم آري گفت انحضرت نيست  
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حالم کند  
 کرم کننده پاک است پروردگار آسمانهاى هفت پروردگار عرض بزرگ ( ن -  
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرض بزرگ ) گفت  
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نخيند از حرث مگر چار حديث نيست اين  
 ( ن - آن حديث ) ازان چار و جز اين نيست که خارج کردم ان حديث  
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت



بذلك في الحديث و مام بن حمزا اصح ( ن - اصح ) منه .

## ذکر قول النبی صلعم قد اتحن الله قابله بالایمان

۳۱ - انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالملک ( الملک )

المطهر می قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شریک عن منصور عن (بعمی عن علی رضه قال جاء النبی صلعم أناس من قریش فقالوا یا محمد انا جیرانک و حافارک و ان أناس من عبیدنا قد اتوک لبس فہم ( ن - بیہم ) رغبۃ فی الدین ولا رغبۃ فی الفقه انما فردا ( ن - فرط ) من ضیاعنا و اموالنا فارددهم الینا فقال لابی بکر ما تقول فقال صدقوا لهم لجیرانک و حافارک

علی پسر صالح و حرث امور نیست مثل این مردم در حدیث و مام پسر حمزه ( حمزه ) صحیح ترست ( ن - نهکترست ) در حدیث از حرث .

این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ه . و ) تحقیق امتحان کرد

مردان او را با ایمان ( ن - دل های را برو حلام برای ایمان )

۳۱ - خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالملک مطهر می گفت

ابو جعفر حدیث کرد مارا اسود پسر مامر گفت اسود خبر داد مارا شریک از منصور از ربعمی از علی ( خ . و ) گفت علی امه نبی را ( ه . خ . ه . و ) مردم از قریش پس گفتند آن مردم ای محمد ما همسایگان و انبازان توایم و هم قسم و هم سرگذه توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده نزه تو نیست در میان او شان ( ن - باو شان ) رغبت و خواهی در آن و نه رغبت در فقه و دانشی جز این نیست که گریخته اند ( ن - تقصیر کردند ) از زمین های ما و مالهای ما پس رد کن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت ای بکر را چه میگوئی پس گفت ابوبکر راست گفتند تحقیق آنها البته همسایه گان تو اند و هم قسم و هم سرگذه تو اند پس متغیر



فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم  
 لجهبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر  
 قريش و الله ليبعثن الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه  
 بالايمان فابظرنبيكم على الدين از يشرب بعضكم قال ابو بكر انا هو  
 يا رسول الله قال لا قال عمر اذا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)  
 ذلك) الذي بخصف الذعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها \*

## ذکر قول النبي صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسائك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن على البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي ( د . خ . م . ) پستور گفت عمر را چه میگوئی پس  
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق انها هر ایزده هر ایزده همسایگان  
 نوازده و حلیف وهم .. و گند تو ازند پس متغیر شد روي مبارك نبي ( د . خ . م . )  
 پستور گفت انحضرت اي گروه قریش قسم خدا است هر ایزده هر ایزده خواهد  
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان  
 پس هر ایزده خواهد زد شما را در دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر  
 صدیق منم ان مرد اي پیغمبر خدا گمت انحضرت بیست گفت عمر بن  
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لکن او آنکس ( ن -  
 این کس ) است که می دوزد کنش پازار و تحقیق بود ان حضرت که داده  
 بود علي مرتضی را کنش پای خود را می دوخت ابرا \*

این ذکر فرودن نبي ( د . خ . م . ) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی های مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو پسو علي بصري گفت عمرو



يَحْبِيْنُ قَالَ حَدَّثَنَا الْاَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَرْثَدَةَ عَنْ أَبِي  
الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ (رض) قَالَ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ  
وَإِنَّا شَابٌ حَدِيثُ السِّنِّ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ تَبْعَثُنِي إِلَى  
قَوْمٍ يَكُونُ بَيْنَهُمْ أَحْدَاثٌ وَإِنَّا شَابٌ حَدِيثُ السِّنِّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي  
قَابِكَ وَيُثَبِّتُ لِسَانَكَ فَمَا شَكَّكَتَ (ن) - قَالَ مَا شَكَّكَتَ فِي  
حَدِيثِ أَقْضَى بَيْنَ اثْنَيْنِ ( فِي قَضَاءِ بَيْنِ اثْنَيْنِ ) \*

### ذکر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشم المروزي قال انبانا عيسى عن  
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي رض قال  
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حدیث کرد مرا بحبی گفت بحبی حدیث کرد مارا اعمش گفت اعمش  
حدیث کرد مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ و) گفت  
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا (د و خ و س و) طرف يمن و من  
چون بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم خواهند بود  
درمیان آنها صاحب عمر و من چون نوسن ام فرمود الحضره تحقیق خدا  
شناپ است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا  
پس نه شك کردم (ن) - گفت علي رض نه شك کردم در حدیث که حکم  
• میکند در میان دو کسی ( در حکم کردن درمیان دو کسی )

### این ذکرات نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشم مروزی گفت علي خبر داد مارا  
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ و) گفت علي رض فرستاد  
مرا پیغمبر خدا (د و خ و س و) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا  
طرف قوم که در عمر زیاده اند از من پس چگونه حکم کرده باشد درمیان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و  
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد \*

۲۴ — انبانا محمد بن المثني قال حدثنا ابو معوية قال  
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري عن علي  
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لا قضي بينهم  
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء ف ضرب بيده على صدري  
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين  
اثنين حتى جلست مجلسي \* قال ابو عبد الرحمن و روى هذا  
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البخثري قال اخبرني  
من سمع عليا و ابوالبخثري لم يسمع من علي هذا ( ن - شيئا ) \*  
۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت  
خواهد داشت زبان ترا گفت علي مرتضی پس نه مازده شدم در حکم کردن هنوز  
۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو  
معویه گفت او معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بخثري  
از علي ( خ . و ) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) طرف  
مردم یمن تا که حکم کنم در میان اوشان پس گفتم اي پیغمبر خدا  
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه  
من و فرمود اي نار خدايا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي  
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دوکس تا اینکه نشستم در مجلس  
خویش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبه از عمرو  
پسر مرة از ابي البخثري گفت ابو البخثري خبر داد مرا انکس که شدید  
علي را و ابو البخثري نشدید از علي این حدیث را ( ن - چیزی را ) =  
۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حدیث



بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش المعتمر عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الي اهل اليمن و انشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الي قوم ذوي اسنان لا قضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده علي صدري ثم قال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع ( ن - سمعت ) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين ( ن - تبدي ) لك القضاء \* قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد \*

## اختلاف علي ( عن ) ابي اسحاق في اهل الحديث

۳۶ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حدیث کرد مارا شریک از سماک پسر حرب از حدیث معتمر از علی ( خ و ) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا ( د و خ - م ) طرف اهل یمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می فریسی مرا و حال اینک من جوان ام طرف قوم که صاحب سینه اند تا اینکه حکم کنم در میان ایشان و نیست علم مرا بحکم کردن پس داشت دست مبارک خود را بر سینه من پستتر فرمود تحقیق خدا شناب است که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان تو ای علی و قتیکه نشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس نه حکم کن در میان آن هر دو تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی ( ن - شنیدی ) از اول پس تحقیق تو و قتیکه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو حکم کردن گفت علی برو سلام پس نه مشکل شد بر من حکم کردن هدوزه

## اختلاف علی ابی اسحاق در بین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا



حدَّثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي رضي  
 قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم  
 اسن مني لا قضى بينهم فقال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك \*  
 ورواه شيبان عن ابي اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي \*  
 ٣٧ — اخبرني ابو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني  
 محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن ابي  
 اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي قال بعثني رسول الله  
 صلعم الى اليمن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى شيوخ  
 ذري اسنان و اني اخاف ان لا اصيب قال ان الله سيثبت  
 لسانك و يهدي قلبك \*

يحيى پسر آدم گفت یحییٰ حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از  
 حارثه پسر مضرب از علي ( خ . و ) گفت علي رضي فرستاد مرا پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م . ن ) بسوی یمن پس گفتم تحقیق تو میفریسی مرا  
 طرف قوم که در عمر زیاده تراند از من فانه حکم کنم در میان اوشان پس  
 گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل قرا  
 و ثابت خواهد داشت زبان قرا • و روایت کردن حدیث را شیبان از ابي  
 اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي ( خ . و ) •

٣٧ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زكريا پسر يحيى گفت حدیث کرد  
 مرا محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد ما را معوية پسر هشام از شيبان  
 از ابي اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي ( خ . و ) گفت علي رضي فرستاد  
 مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن ) طرف یمن پس گفتم اي پیغمبر خدا  
 تحقیق تو میفریسی مرا طرف مردم پدروها صاحب سناها و تحقیق من خوف  
 میکنم اینکه نه صواب کنم گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت  
 خواهد داشت زبان قرا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل قرا •



## ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب الا ( ن - غیر ) باب علي

۳۸ — ابنانا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله عن زيد بن ارقم رض قال كان لغير من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شارة في المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه قايكم والله ما سدته ولا فتحتها و لكن أمرت بشي فاتبعتة \*

## این ذکر فرمودن پیغمبر ( د . خ . ل . ص . ن ) حکم کرده شدم به بند کردن دروازه ناگرا ( ن - سوا ) دروازه علی را

۳۸ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصري گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر جعفر حدیث کرد مارا عرف پسر ميمون از ابي عبد الله از زيد پسر ارقم ( د . خ . و ) گفت زيد بود براي چند اشخاص از صاحبان نبي ( د . خ . ل . ص . ن ) دروازه هاي شارع نام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . ص . ن ) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علي پس تلام کوردد درین مردم پس اعتاد پیغمبر خدا ( د . خ . و . ن ) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پستتر گفت الحضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام نه بند کردن این دروازه ها سوا دروازه علي رض پس گفت در وي گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من اورا و نه کشاده کردم من اورا و لکن حکم کرده شدم بچیزی پس مذاهبت کردم آن چیز را \*

## ذکر قول الممی صلعم: انا ادخله و اخرجتكم بل الله ادخله و اخرجكم

۳۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابي جعفر محمد بن علي عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه و ام يقبل مرة عن ابيه \* قال كذا عند النبي صلعم و عنده قوم جاوس فدخل علي ( ك . ه ) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتكم بل الله ادخله و اخرجكم \* قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب \*

۴۰ - ابانا احمد بن يحيى الكوفي الصوفي قال حدثنا

ابن ذکر فرمودن نبی ( د . خ . ه ) نه من داخل کرم علی را و بیرون کردم شما را یا که خدا داخل کرد او را بیرون کرد شما را

۳۹ - خواند برو من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عمه پسر دینار از ابي جعفر محمد پسر علي از ابراهيم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود و نگفت مرة از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی ( د . خ . ه ) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علي بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علي خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با هم دیگر، الامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جز این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علي را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علي را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علي را و خارج کرد شما را •

گاه ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترست بصواب و درستی •

۴۰ - خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد



عابي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيلي عن عبد الله عن شريك  
 عن الحروب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابي  
 وقاص فقلت هل سمعت اعلي سنقبة قال كذا مع رسول الله  
 صلعم في المسجد فانودي فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا  
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت انا عمه فقال  
 يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام  
 فقال رسول الله صلعم ما انا اخرجت باخراجكم و لا باسكان هذا  
 الغلام ان الله هو امر به \* قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله  
 بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى  
 النبي صلعم فقال سدوت ابوابنا الا باب عابي فقال ما اذا وتحتها  
 و لا اذا سدوتها و لكن الله فعل ذلك \* قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائيل از عبد الله  
 از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات كردم  
 سعد پسر ابي وقاص را پس گفتم ابا شديدي براي علي صدقت را گفت  
 سعد بدم همراه پيغمبر خدا ( د . خ . ل . س . ) در مسجد پس فدا نرده شد  
 درميان ما شب را ناله بيرون رود انكس كه در مسجد است مگر آل پيغمبر  
 خدا ( د . خ . ل . س . ) و آل علي پس بيرون آمديم پس هرگاه صبح شد  
 آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت اي پيغمبر خدا خارج كردي  
 تو ياران خود را و عمره های خود را و ساكن گردانيدنى تو اين طفل را پس  
 گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . س . ) نه من حكم كردم بخارج كردن شما و نه  
 بساكن كردن اين طفل تحقيق خدا او حكم كرد نه او . گفت ابو عبد الرحمن  
 گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقيم از سعد تحقيق عباس  
 آمد نبي را ( د . خ . س . ) پس گفت نزد كردي تو دروازه های مارا مگر  
 دروازه علي را پس گفتم نه من كشاده كردم او را و نه من ددم او را و  
 لكن خدا كرد اين را . گفت ابو عبد الله پسر شريك نيست منزل اين مردم

کیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتى النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما انا فتحتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك \*

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه \*

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله

بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن رقيم نحوه \*

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را ( د - خ - ل - م - ) پس گفت بند کودی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را \*

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرده ما را عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او \*

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت \*

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب



الحراني قال حدثنا مسكين قال حدثنا شعبة عن ابي مليح عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس رض عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدك الابواب الا باب علي عليه السلام \*

۴۴ — انبانا محمد بن مثنى قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا يحيى قال حدثنا عمرو بن ميمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد و هو جنب و هو طريقه و ليس له طريق غيره \*

ذكر منزلة امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله

### وجهه من النبي عليه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصري قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابي كريمة حراني گفت مسجد كود مارا مسكين گفت مسكين حديث كود مارا شعبه از ابي مليح از عمرو پسر ميمون از پسر عباس ( خ - و ) گفت ابن عباس حكم كرد پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م . ) به دروازه‌هاي مسجد پس بند كرده شد دروازه ها مگر دروازه علي برو سلام \*

۴۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنى گفت مسجد كود مارا يحيى بن حماد گفت يحيى حديث كود مارا ابوالوضاح گفت حديث كود مارا يحيى گفت يحيى حديث كود مارا عمرو پسر ميمون گفت ميمون گفت ابن عباس بند كرده شد دروازه‌هاي مسجد سواى دروازه علي پس بود علي كه داخل ميشد مسجد را و حال آنكه او را احتياج غسل بود و او مسجد را او بود و نبود براى او راه سواى آن مسجد \*

اين ذكر مرتبه امير منين على سرالى طالب است بزرگ

گند خدا ذات او را از نبى برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصرى گفت بشر حديث كود مارا



ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن ابي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف ایاها بالمدینة فقالوا فیه ما و کرة صحبته فتبع علی النبی صلعم حتی لحقه فی الطریق و قال یا رسول الله خلقتنی بالمدینة مع الزراری و النساء حتی قالوا فیه ما و کرة صحبته فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی \*  
۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد ما را حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص ( خ . و ) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . و ) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در ملی رضه مالل کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را ( د . خ . ل . و ) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی مالل کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی ( د . خ . ل . و ) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود ایا راضی نهی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدای اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من .

۴۶ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابي وقاص ( خ . و ) تحقیق نبی

بن المسيب عن سعد بن ابي وقاص رضي ان النبي عليه السلام قال  
 لعلي رضي انت مني بمنزلة هارون من موسى \*

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن  
 الدراوردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع  
 سعد بن ابي وقاص رضي يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي اما  
 ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة \*

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدراوردي  
 حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد رضي قال  
 لما خرج رسول الله تركني (ن - اتركني) مع الخوالم فقال صلعم يا  
 علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة \*

بورو سلام گفت علي را (خ . و ) تو از من بمنزله هارون است از موسى \*  
 ۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو  
 مصعب پسر دراوردي پسر صفوان التميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او  
 شنيد سعد پسر ابي وقاص را (خ . و ) ميگفت آنچه كه گفت پيغمبر  
 خدا (د . خ . ل . م . ) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من  
 بمنزله هارون از موسى مگر نبوة \*

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب  
 تحقيق دراوردي حديث كرد دراوردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام  
 از سعيد پسر مسيب از سعد (خ . و ) گفت هرگاه بيرون آمد پيغمبر خدا  
 (د . خ . م . ) طرف موضع تبوك بيرون آمد علي (خ . و ) سعي ميكرد  
 و شتاب ميرفت پس آنحضرت پس بكاؤ و گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا  
 ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماددگان پس  
 گفت آنحضرت (د . خ . ل . م . ) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي  
 تو از من بمنزله هارون از موسى مگر نبوة \*



## ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — اخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن المسيب عن سعد رضى ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \*

۵۰ — اخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنكدر قال سعيد بن المسيب اخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد رضى وهو يقول قال النبي صلعم لعلي رضى اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيى حدث به ابناك قال وما هو

## این ذکر اختلاف است بر محمد پسر منکدر درین حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق پسر موسی پسر عبد الله پسر یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد ما را داود پسر کثیر رقی از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از سعد (خ و) و تحقیق پیغمبر خدا (ص خ ل م) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من \*

۵۰ — خبر داد مرا صفوان پسر محمد پسر عمرو گفت حدیث کرد ما را احمد پسر خالد گفت حدیث کرد ما را عبد العزیز پسر ابي سلمة ماجشون از محمد پسر منکدر گفت سعید پسر مسیب خبر داد مرا ابراهیم پسر سعد تحقیق او شنید پدر خود سعد را (خ و) و او میگفت گفت نبی (ص خ ل م) علی را (خ و) ایا راضی نه میشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد \* گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با آنچه





انتهرني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن ابي فقلت هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و أشار الى اذنيه و الا فمكتنا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي روايته عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان \*  
 ٥١ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الشوارب قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشافه ذلك سعدا فاتيتته فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شنیدی تو پیغمبر خدا ( د . خ . م ) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کنگ ( کر ) باد هر دو گوش من هر اینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علی را رض و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان \*

٥١ — خبر داد مرا زکریا پسر ابي يحيى گفت زکریا حدیث کرد مرا ابن ابي الشوارب گفت ابن ابي الشوارب حدیث کرد مرا احمد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) گفت انحضرت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافهه پرسم این حدیث را سعد را پس



هدیث حدیثی به عنک عامر فارخل اصبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا \* و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علی عن زید فلم یذكر عامر بن سعد \*

۵۴ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زيد قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى \* قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي ان ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه \*

آمدم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا در حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا ( د . خ . م ) و اگر چنین نبود پس گدگ ( کر ) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علی از زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را \*

۵۶ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسکین پسر مسکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علی پسر زید گفت علی شنیدم سعید پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . م ) گفت علی را ابا راضی زهی مدوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی پس گفت علی رض اول آنکسی ام که راضی شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعید از او پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از آن حضرت \* گفت ابو عبد الرحمن زهی دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر اینکه تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود \*



۵۳ — ابانا محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى \*

۵۴ — ابانا عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكنة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهله الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا يني بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و مدرري هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه من غير حديث سعيد بن المسيب \*

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میگوید از پدر خود از نبی (ع . ل . م) تحقیق او گفت علی را ایا راضی می شوی اینکه باشی نو از من بمنزله هارون از موسی \*

۵۴ — خبر داد مارا عبيدالله پسر سعد بغدادي گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زيد پسر مكنة از ابراهیم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقیق او شنید پیغمبر خدا را (ع . ل . م) میگفت علی را (ع . و) و اینکه خلیفه کرد انحضرت علی را در جنگ تبوک بر اهل خود ایانه راضی می شوی اینکه باشی نو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که ایست نبی بعد من \* گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید پسر مسیب \*



۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی

قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد يقول قال معوية لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تصب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان يكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حين نزل عليه الوحي و اخذ عليا و ابنيه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلي و اهل بيتي و لا اسبه ما ذكرت حين خلفه في غزوة تبوک و قال عاي خافتني مع النساء و الصبيان فقال اما لرضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد بن معویہ گفت ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گردی تو پسر ایطالاب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت اورا تا که یاد دارم سه چیز را که گفت ای سه چیز را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن ) در اینه ای که باشد برای من یکی از آنها درستتر است طرف من از قطارشتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت اورا تا که یاد دارم و قتی که نازل شد بر انحضرت و حی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران اورا و فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من انه و اهل بیت من انه و نه زبون خواهم گفت اورا تا که یاد دارم و قتی که خلیفه کرد اورا در جنگ تبوک ( ن - که جنگ کرد ان حضرت ان جنگ را ) و گفت علی رض خلیفه کودی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای ایا راضی نمی شوی ای که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست

من بعدي ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم  
 لاعطين هذه الراية رجلا يحبه الله ورسوله و يحب الله ورسوله  
 و يفتح الله على يديه ( ن - بيده ) فتناولنا فقال ابن علي  
 فقيل ( ن - فقالوا ) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق بي عيذه  
 ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه ( ن - عايه ) قال فوالله ما  
 ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة \*

٥٦ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن  
 الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا  
 ( ن - عاي بن ابي طالب ) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة ارس من و نه زبون خواهم گفت او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيکه  
 گفت پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) هر ايده هر ايده خواهم داد ابن نيزه را  
 مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را دوست ميدارد خدا  
 و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او ( ن - بدست  
 او ) پس گردن بلند کرديم براي آن نيزه پس گفت انحضرت کجاست علي  
 پس گفته شد ( پس گفتند مردم ) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود  
 طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم  
 او پسترداد او نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او ( ن - بر دست  
 او ) گفت سعد پس قسم خدا احمت به ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف  
 تا اينکه خارج شد معويه از مدينه •

٥٦ — حديث کرد مارا محمد پسر بشار گفت حديث کرد مارا محمد  
 پسر شعبه از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پيغمبر خدا  
 ( د . خ . م . ) علي را ( ن - علي پسر ابيطالب را ) در جنگ تبوک پس گفت  
 علي ای پيغمبر خدا خليفه ميکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تختلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لانبي بعدي \* قال ابو عبد الرحمن خالفه ليث فقال عن الحكم عن عايشة بنت سعد \*

٥٧ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عايشة بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة ( ن - مكان ) هارون من موسى الا انه لا نبي من بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف و الحديث فقد رواه عايشة بنت سعد \*

٥٨ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن الدراوردي عن الحميد ( ن - الجعيد ) عن عايشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم از عايشه دختر سعد •

٥٧ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي گفت خبر داد مارا • طلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد تحقيق پيغمبر خدا ( د • خ • ل • م • ) گفت علي را در جنگ تبوك تو از من بمنزله ( ن - مكان ) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد دارنده تو است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت كرد او را عايشه دختر سعد \*

٥٨ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو مصعب از دراردي از حميد ( ن - جعيد ) از عايشه تحقيق ( ن - از عايشه

(ن - عن ابیها ) ان علیا رضه خرج مع النبی صلعم حتی جاء ثنیة الوداع یود من غزوة تبوک و خلف علیا فقال (ن - و علی یشتکی و هو یقول) اتخافی مع الخوالم فقال له اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی (ن - الا الذبوة) \*

### اختلاف علی عبدالله بن شریک فی هذا الحدیث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا فطر عن عبدالله بن شریک عن عبدالله بن زیم الکیانی عن سعد بن ابی وقاص رضه ان النبی صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی \* و رواه اسرائیل عن عبدالله بن شریک عن الحراث بن مالک عن سعد \*

از پدر عایشه ) گفت تحقیق علی ( خه و ) بیرون آمد همراه نبی ( ده خه ل. م. ) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت ( ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت ) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی هستی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من ( ن - مگر نبوت ) \*

### این ذکر حالت کردن علی عبدالله بن شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را فطر از عبدالله بن شریک از عبدالله بن زیم کیانی از سعد پسر ابی وقاص ( خه و ) تحقیق نبی ( ده خه م. ) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی • و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبدالله بن شریک از حراث پسر مالک از سعد •



۶۰ - انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبدالله بن شريك عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عابا فجاء عابي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدني قال عابي (رضه) رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم \*

۶۱ - اخبرنا عمرو بن عابي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ - خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گهت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گهت حديث كرد مارا اسرفيل از عبدالله بن شريك از حوب از مسلك گهت سعد پسر مالك گهت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ن.) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گهت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گويه كرد علي پس ندا و او از كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ن.) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال اينكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من پمذركه هارون از موسى مگر تحقيق شان ايست كه نيست دبي بعد من گهت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ن.) \*

۶۱ - خبر داد مارا عمرو پسر علي گهت عمرو حديث كرد مارا يحيى





سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت علی فقال لها وفیقی (وقفینی) هل عندک شیء عن والدک مثبتت قالت حدثتني اسماء بنت عمیس ان (رسول الله صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی) \*

۶۲ — انبانا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علی رضه وهي ابنة ثمانین سنة فقلت لها تحفظین عن ابیک شیئا قالت لا و لكن اخبرنی (ن - سمعت) اسماء بنت عمیس انها سمعت رسول الله صلعم یقول با علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی من بعدی \*

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ذات کرده شده گفتم فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من \*

• ۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوتم فاطمه دختر علی را (خ - و) و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود چیزی را گفت نه و لكن خبر داد مرا (ن - شدیدم) اسماء دختر عمیس تحقیق او شدیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م) میگفت ای علی تو من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی از بعد من \*



٦٣ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابونعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \*

### ذکر الاخوة

٦٤ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودي و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاحة قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رض ان عليا كان يقول في حياوة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله ولا نقلب على اعقابنا

٦٣ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . ه . ) گفت علي را تو از من بمنزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من •

### ذکر برادر شدن علي است آنحضرت را

٦٤ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله نيشاپوري و احمد پسر حكيم اودي و لفظ حديث كه بعد مذکور است برای محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اينجا بعينه مذکور نيست گفتند آن هردو حديث كرد مارا عمرو پسر طلحة گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس ( د . خ . ه . ) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا ( د . خ . ه . ) تحقيق خدا تعالى ميفرماید ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پاشده هاي خرد قسم خدا است و نه



بعد از هذانا الله و الله لئن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم  
 لاقتلن علي (ن - لاقتلن عليه) ما قائل عليه حتى اموت او اقتل  
 والله انبي لاختوه و وليه و واژه و ابن عمه و من احق به مني \*  
 ۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم  
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة  
 بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رضه يا اميرالمومنين  
 لم ورثك ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال  
 دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم صدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا  
 و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده  
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر اینکه قتل  
 خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه  
 شاهدهی دهند کلمه شهادت را (ن - هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه  
 شاهدهی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد  
 قسم خداست تحقیق من هر اینکه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث  
 او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر آن حضرت از من \*

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر  
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از  
 ربيعة پسر نا حد تحقیق مرد گفت او مرد علي پسر انبي طالب را (خه و) اي  
 ۱۰۰. برالمومنين چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علي  
 جمع کرد پیغمبر خدا (ده خه سه) یا گفت علي طلبید (ف) پیغمبر خدا  
 (ده خه ل سه) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك  
 آثار را از طعام گفت علي رضه پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(ف) — شك راوی حدیث است که حضرت علي اقط جمع فرمود بالفظ دعوه



قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا  
بغمره فشربوا حتى دروا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم  
يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي  
الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبايعني  
على ان يكون اخي و صاحبي و وراثي و وزيرني فام يقم اليه  
احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال  
ثلث مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في  
الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيرني  
فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي \*

هكم شدند و باقي ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده  
شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستری طلبید آب را پس  
نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقي ماند آب گویا  
که او نه مس کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه  
نوشیده شد (‡) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق  
من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و  
تحقیق دیدید شما ازین آمت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما  
بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من  
و وزیر من پس نه اسناد طرف آن حضرت کسی پس اسنادم طرف آن  
حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستری فرمود سه  
دفعه هر بار ابن اسناده میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود  
فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هردو  
دست من پستری گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من  
است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را صدای غم خود •

(‡) — اینجا شك راویست که علي رضه لفظ لم بهس فرمود یا لفظ لم يشرب •



۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا  
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن  
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا رضى عن ابي المنبر  
يقول انا عبدالله و اخو رسوله \*

### ذکر قول النبي صلعم على مني وانا منه

۶۷ — انبأنا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد  
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين رضى قال  
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن  
( ن - و هو ولي و واي كل مومن ) \*

### ذکر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبأنا احمد بن سليمان قال ( ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خبر داد، مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا عثمان  
گفت عثمان حديث کرد مارا عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث کرد مارا  
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان  
شنيدم علي را (خ و) بر ما پسر ميفرمود من پادشاه خدا ام و در ادر رسول او ام •  
ابنم ذکر فرمودن نبیست (د و خ ل م) علی از منست و من از او ام  
۶۷ — خبر داد مارا بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از زيد  
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت  
حصين گفت پيغمبر خدا (د و خ و م و) تحقيق علي از منست و من  
از او ام و او ولي هر مومن است •

### این ذکر اختلاف علی ابي اسحاق مست درین مذهب

۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان [ گفت احمد حديث کرد مارا

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق ( حدثنا  
 يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا  
 حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول  
 علي مني و انا منه فقامت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال  
 وقف علي ههنا فحدثني به \* و رواه اسرائيل فقال عن ابي  
 اسحاق عن البراء (رض) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني  
 و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي  
 اسحاق عن هبيرة و هاني عن عاي \*

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت یحییٰ حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق [ ن -  
 گفت احمد خبر داد ما را زید پسر حباب گفت زید حدیث کرد ما را شریک  
 گفت شریک حدیث کرد ما را ابو اسحاق ) گفت ابي اسحاق حدیث کرد  
 ما را حبشی پسر جناده سکونی گفت حبشی شدیم پیغمبر خدا را ( د -  
 خ . ل . م ) میفرمود علی از منست و من از اوام پس گفتم ابي اسحاق  
 را تو شدیدی آن حدیث را از آنحضرت پس گفت ابو اسحاق ایستاده شد  
 علی ایستجا پس حدیث کرد ما را بن حدیث و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل  
 پس گفت اسرائیل از ابي اسحاق از براء ( خ . و ) گفت براء گفت پیغمبر  
 خدا ( د . خ . ل . م ) علی را تو از منست و من از توام \* روایت کرد  
 ان حدیث را قاسم پسر یزید مخزومی از اسرائیل از ابي اسحاق از هبیره  
 و هانی از علی \*

۶۹ — خبر داد ما را احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد ما را قاسم

و او پسر یزید حریمی است گفت قاسم حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي



الحرمی قال حدثنا اسرئیل عن ابی اسحاق عن هبيرة بن مریم و هانی بن هانی ( عن ) علی ( رض ) قال لما صدرنا من مكة اذا بنت ( ن - ابنة ) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علی ( رض ) اخذها فقال لفاطمة ( ن - لصاحبه ) دونك ابنة عمك فحملتها فاختصم فيها علی و جعفر و زيد فقال علی انا اخذها ( ن - اخذتها ) وهی ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تبحتي و قال زيد ابنة اخي ففضی بها رسول الله صاعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام و قال لعابي انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا ( ن - مولانا ) \*

اسحاق از هبيرة پسر مریم و هانی پسر هانی! از علی ( خه و ) گفتم علی هرگاه که صادر شدیم و آمدیم از مکه ناگاه دختر حمزه او از میداد ای عمو من ای عمو من پس رسید او را علی ( خه و ) و گرفت او پس گفتم علی فاطمه را ( ن - صاحب خود را ) نزدیک تو هست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه کرد در آن دختر علی و جعفر و زيد پس گفتم علی من گیرند؟ او ام ( ن - گرفتم او را ) و این دختر عمو من است گفتم جعفر دختر عمو من است و خاله او زهر من است و گفتم زيد دختر برادر من است پس حکم کرد بان دختر پیغمبر خدا ( ده خه ل . م ) برای خاله او و فرمود خاله پسران! هادریست و گفتم علی را تو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدی خلقت و پیدایش مرا و خلق مرا و گفتم زيد را ای زيد تو برادر من است ( ن - دوست کرده شده ما هستی ) \*

## ذکر قول النبی صغلم علی کنفسی

۷۰ — انبأ العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوان  
 بن حراب قال حدثنا يونس بن ابي اسحاق عن زيد بن يذيع عن  
 ابي ذر رضى قال (قال) (سول الله صاعم لينتهن بنو وكيعه او لا يعثن  
 اليهم رجلا كنفسى يتقدم فيهم امرى فيقتل المتائله و يسبى  
 الذرية فما راعى الا و كف عمر في حجزى من خلفى قال من  
 تعانى قال (ن - قلت) ما اياك اعانى و لا صاحبك قال فمن  
 تعانى قال خاصف الذعل قال و اعى يخصف فعلا (ن - الذعل) \*

## این ذکر فرمودن پیغمبر است (د. خ. ه) علی شان ذات من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد  
 مارا اخرص پسر حراب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحاق  
 از زید پسر یذیع از ابي ذر (د. خ. ه) گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه. ه. ه.)  
 هر اینه هر اینه باز خواهند ماند پسران و کبیعه که قبیلۀ کفار عرب بود یا  
 هر اینه هر اینه خواهیم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانید  
 در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کدندگان را و بندی خواهد کرد  
 ذریعت آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از  
 پس من گفت عمر کدام کس را مراد میداری فرمود انحضرت نه ترا مراد  
 میدارم و نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری  
 گفت (ن - گفتم) انحضرت دوزنده پای پوش را گفت عمر فاروق و علی  
 میدرزد پای پوش را و حضرت علی کفاره پای پوش انحضرت میدوخت \*





## ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفيى و امينى

٧١ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابن ابي عمرو و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزيز عن يزيد بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن عجلان عن ابيه عن ابي رة قال قال النبي صلعم اما انت يا علي صفيى و امينى \*

## ذکر قول النبی صلعم لا يودى عنى الا انا و اولى

٧٢ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حديثا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس رضه قال

## این ذکر فرمودن نبی (دخول) علی را (خو) تو دوست منى و امانت دار منى

٧١ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هر یکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرده مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عجلان از پدر خود از علی (خو) گفت علی رضه فرمود دبی (دو خو) ایانه تو ای علی دوست منى و امانت دار منى \*

## این ذکر فرمودن نبی (دو خو) را (دو) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی

٧٢ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر سماعه از سماک پسر حرب از انس (خو) گفت انس فرستاد نبی (دو خو) ل (دو)



بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه \*

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني و انا منه و لا يودي عنى الا انا او على \*

### ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم ببراءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها \*

سورة براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لایق است اینکه رساوند ابن سورة براءة را از طرف من مگر مورد از اهل من پس طلبید انحضرت علي را پس داد او را آن سورة براءة را \*  
 ۷۳ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حدیث کرد مارا یحیی بن ادم گفت یحیی حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علي \*

### این ذکر و جمله . بیان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد مارا محمد بن بشار گفت محمد حدیث کرد مارا عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حدیث کرد مارا حماد پسر سلمة از سماك پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م) به سورة براءة همراه ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینکه برد این سورة براءة را مگر مورد از اهل من پس طلبید علي را و داد او را آن سورة را \*



۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابونوح فراد عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى اهل مكة قال فاحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شبيء قال لا الا اني امرت ان ابلغه انا او رجل من اهل بيتي \*

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر ببراءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوري گفت عباس حديث كرد مارا ابو نوح فراد از يونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر يزيع از علي تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) فرستاد سورة براءة را طرف اهل مكة همراه ابي بكر رضه پستقر تابع كرد او را بعلي پس فرمود علي بگير اين كتاب را پس بمر او را طرف اهل مكة گفت حضرت مرتضى علي پس لاحق شدم ابي بكر صديق را و گرفتم كتاب را ازو گفت علي رضه پس باز گشت ابو بكر صديق رضه و حال آنكه او محزون و شكسته از غم بود گفت ابو بكر صديق اي پيغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چيزي گفت انحضرت ده مگر تحقيق من حكم كرده شدم اينكه رسانم آن كتاب را من بامر او از اهل بيت من .

۷۶ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا عبد الله

پسر عمر گفت عبد الله حديث كرد مارا اسباط از قطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقيم از سعد گفت سعد فرستاد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) ابا بكر صديق را به سورة براءة تا اينكه وقتيكه بود او در بعض راه فرستاد



كان ببعض الطريق (اسل عايلا فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر  
 في نفسه قال فقال له (سول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او  
 رجل مني \* )

٧٧ — ابانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي  
 قرده بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن  
 عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين  
 رجع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فاباذا معه  
 حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح ( ن - قرب الصبح ) ثم استوى  
 ليكبر فسمع الزهوية خلف ظهره فوقف عاي ( ن - عن ) التكبير

عالي را پس گرفت على آن سورة را ا ابو بكر رض پستقر سیر کرد عالی مرتضی  
 و رفت به آن سورة پس یافت ابو بكر صدیق در ذات خود حزن را گشت  
 راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابو بكر صدیق را پیغمبر خدا ( د .  
 خ . ه ) تحقیق آن سورة نراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا  
 مرد که از منست •

٧٧ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گفت اسحاق  
 خاندنم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گفتم ابي جريح  
 حدیث کرده مرا عای الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر ( و .  
 تحقیق نبی ( د . خ . ل . ه ) و فتیکه رجع فرمود الحضرت از عمرة جعرانه  
 که نام مکاء است فرستاد الحضرت ابا بكر را بوجع پس اقبال کردیم همراه  
 ابو بكر صدیق تا ایکه وقتیکه بودیم در حج که نام موضع است آذان داد  
 ابو بكر صبح را ( ن - ز د ب ک شد صبح ) پستقر قابم شد ابو بكر تا ایکه تکبیر  
 نماز گوید پس شنید ابو بكر آواز کردن شتر پس پشت خود پس توقف کرد بر



فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول ( ن - رسول الله ) صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابو بكر امير ام رسول قال لا بل رسول اسلني رسول الله صلعم ببرائة اقرأها على الناس في موسم الحج ( موافقاً بحج ) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترديه وبدم قام ابو بكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضه فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابو بكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضه فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابو بكر خطب

( ن - از ) تكبير پس گفت ابو بكر اين آواز ماده شدر پيغمبر خدا است ( د - خ - ل - م ) هر ابده تحذيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) در حج پس شايد كه او مرد آنده اينكه باشد او پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) پس نماز خواندم همراه انحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات اورا بران ماده شدر پس گفت اورا ابو بكر امير است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول هستم ورسندان مرا پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) نه سورة براءة خواندم آنرا بر مردم در موسم حج ( ن - موافق به حج ) پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نروند بلك روز بعدي هشتم ذي حجة ايسزاده شد ابو بكر صديق پس خواند در مردم پس حدت كرد ان مردم را از اعمال و افعال حج نا اينكه و قديكه فارغ شد ابو بكر ايسزاده شد علي ( خ - و ) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه حقم كرد آنرا پيغمبر برون آمديم همراه اني بكر تا اينكه و قديكه شد و ز عرفة برخواست ابو بكر پس خط خواند در مردم پس حدت كرد انهارا از اعمال و افعال حج نا اينكه فارغ شد ابو بكر رضه ايسزاده شد علي ( خ - و ) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه ختم كرد اورا پس هرگاه كه شد ابو بكر



الذاس فحدثهم عن افاصتھم و عن نحرهم و عن مناسكهم ولما فرغ قام عاي فقراً على الناس براءة حتى ختمها فاما كان يوم النفر الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف يرمون فعلمهم مناسكهم فاما فرغ قام فقراً على براءة حتى ختمها \*

**ذكر قول النبي صلعم من كنت وليدفعلي (ن- فهذا) وليه**

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد

قال اخبرنا ابو وانه عن سايمان قال حدثنا حبيب بن ابي سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث کرد ایشان را از روان شدن ایشان که از عروات بسوی ما و از قرباني کردن ایشان و از اعمال و افعال حج ایشان پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر صديق استقاده شد مرتضی علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينکه ختم کرد او را پس هرگاه که شد در اول بارگشدين حاجيمان بعني روز دوا ردهم ایستاده شد ابوبکر پس خطبه خواند در مردم پس حديث کرد ایشان را چگونه باز ميگردند و چگونه می اندازند سنگ ريزه ها را پس تعليم کرد ایشان ر اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر رض استقاده شد علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينکه ختم کرد آنرا •

**ابو ذکر فرمودن نبی است (د. خ. م.) انکس که باشم دوست او  
 او پس علی است (ن- پس این است) دوست او**

۷۸ — خير داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد حديث کرد مارا يحيى پسر حماد گفت يحيى خير داد مارا ابو عوانه از سايمان گنت سايمان حديث کرد مارا حبيب پسر ابي سائب از ابي الطفيل از زيد پسر ارقم (د. و) گفت زيد هرگاه رجوع کرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) از حج واع و رخصت فرمود الحضرت در ان حج مردمان را و بعد ان حج نکرد



الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکمت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا رآه عبذیه و سمعه بانذیه\*  
 ۷۹ — انبانا [ محمد بن العلاء ] ( ن - ابو کریب محمد بن العرقی الکوفی ) قال حدثنا ابومعاریة قال حدثنا الاعمش عن [ سعد

و نازل شد آنحضرت غدیر خم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی بایستاده کردن مدبر پس ایستاده کرده شد پسر فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هردو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هردو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پسر فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او و مؤمن ام پسر گرفت دست علی را ( خه و ) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا ( ده خه ل . م ) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود \*

۷۹ — خبر داد مارا [ محمد پسر علاء گفت محمد ] ( ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب ) حدیث کرد مارا ابومعاریة گفت حدیث کرد مارا اعمش از [ سعید پسر عبیده از ابی بریده ] ( ن - سعید



بن عبدة عن ابي بريدة [ ن - سعيد بن جبير عن ابن بريدة )  
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية و استعمل علينا  
 رض فلما رجعنا سألنا كيف رأيتكم صاحبكم فاما انا شكوته و  
 لما شكاه فمري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبا )  
 فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقال من كنت وابه فعلي وابه\*  
 ٨٠ - انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عيينة عن الحكم بن سعيد بن جبير عن ابن  
 عباس رض قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى  
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوته الي

پسر سعید از پسر بريدة) از پدر خود گفتم فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خه  
 ل . ص) در پاره ار لشکر و عامل کرد بخواه علی را ( خه و ) پس هرگاه که  
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب  
 خود را یهدی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که  
 شکایت کرد علی را نیز من ( ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من  
 و اما شکایت او را غیر من ) پس برداشتم سر خود را و بودم من مرد سر  
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت ( د . خه ل . ص ) تحقیق سرخ شد از  
 خشم پس گفتم آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

٨٠ - حدیث کرد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را  
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عيينه از حکم  
 از سعید پسر جبير از عباس ( حه و ) گفت ابن عباس حدیث کرد ما  
 بريدة گفت بريدة فرستاد ما را ببي ( د . خه صه ) همراه علی رض طرف  
 یمن پس دیدم همراه او بدي را ( ن - از علی بدي را ) پس هرگاه رجوع  
 کردم شکوه کردم علی را طرف نبی ( د . خه ل . ص ) پس بلاد کرد  
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود ای بريدة آنکس که باشم  
 دوست کرده شده او پس علی است دوست کرده شده او .





النبي صلعم فرفع رأسه الي وقال يا بريدة من كنت مولاة فعلي «مولاة» \*  
 ٨١ — ابانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد  
 الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير  
 [عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة فان بعث النبي صلعم عليا  
 علي اليمن ] ( ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع  
 علي رض الي اليمن فرأيت معه جفوة فقربت علي النبي صلعم )  
 فذكرت عليا رض فاقصته فجعل رسول الله صلعم يتعدر وجهه و قال  
 يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول  
 الله قال من كنت مولاة فعلي مولاة \*  
 ٨٢ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي  
 قال ابانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان  
 سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاة فعلي مولاة \*

٨١ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث كرد مارا ابو نعيم  
 گفت ابو نعيم حديث كرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفت عبد الملك  
 حديث كرد مارا حكم از سعيد پسر جبير [ از پسر عباس ( خه و ) گفت  
 پسر عباس حديث كرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد نبي ( ده خه ل - سه )  
 علي را بر يمن ] ( ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم  
 همراه علي ( خه و ) سوی يمن پس ديدم ارومسي را پس آمدم نديك  
 نبي ( ده خه ل - سه ) پس دكر كردم علي را ( خه و ) پس نقصان ديان  
 كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا ( ده خه ل - سه ) نغيومي فرمود  
 روی مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيستم بهتر به مومنان از ذات  
 هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آنكس كه باشم  
 دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او \*

٨٢ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا نصر  
 پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن



۸۳ — انبانا فتيبة بن سعيد قال حدثنا ابن ابي عدي عن عوف عن ميمون بن ابي عبد الله رضي قال قال رسول الله صلعم من كنت مولا فعلي مولا \*

۸۴ — انبانا فتيبة بن سعيد قال حدثنا ابن ابي عدي عن ميمون بن ابي عبد الله قال قال زيد بن ارقم رضي قام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون اني اولى بكل مومن و مومنة من نفسه قالوا بلى نشهد لانك اولى بكل مومن من نفسه قال فاني من كنت مولا فهذا مولا و اخذ بيد علي \*

۸۵ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا عبيد بن موسى قال انبانا

---

لاز پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) انكس كه باشم دوست داشته شده او پس علي است دوست داشته شده او \*

۸۳ — خبر داد مورا قتيبه پسر سعيد گفت قتيبه حديث كرد مورا پسر ابي عدي از عوف از ميمون پسر ابي عبد الله (خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) انكس كه باشم دوست داشته شده او پس علي است دوست داشته شده او \*

۸۴ — خبر داد مورا قتيبه پسر سعيد گفت قتيبه حديث كرد مورا پسر ابي عدي از ميمون پسر ابي عبد الله گفت پسر ابي عبد الله گفت زيد پسر ارقم (خ. و) استفاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شكر كرد خدا را رثنا كرد بر او تعالی پس فرمود ایا نه شما می دایید تحقیق من بهتر ام بهر مومن و مومنه از ذات او گفتند مردم آری شاهدی می دهیم هر اینه تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من انكس كه باشم دوست داشته شده او پس اینست دوست داشته شده او و گرفت انحضرت دست علي را \*

۸۵ — خبر داد مورا محمد پسر يحيی پسر عبد الله نیشابوری و احمد بن عثمان پسر حكيم گفتند ان هر دو حديث كرد مورا عبيد پسر موسى



هاني بن ايوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه  
 سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع (رسول الله صلعم يقول  
 من كنت مولاة فعالي مولاة ففام بضعة عشر فشهدوا \*

٨٦ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال  
 حدثنا شعبة بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام  
 خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله  
 صلعم قال من كنت مولاة فعالي مولاة \*

٨٧ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصة قال  
 حدثنا خلف قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثني  
 سعيد بن وهب انه قام بما يايه ستة و قال زين بن ينيح و قام بما

گفت عبيد خبر داد مارا هاني پسر ايوب و طلحة ايامي گفت حديث كود  
 مارا عمير پسر سعد تحقيق او شديد عاي را و حال آنكه او سوال ميكرد  
 در مكان - و اى مسجد کدام مر - شايد پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) مى  
 فرمود آنكس كه باشم دوست داشده شد او پس علي است دوست داشده  
 شد او پس استقامه شد پارو ده كس پس شهادت دادند كه ما شايده ايم •  
 ٨٦ — خبر داد مارا محمد پسر - مثنى گفت محمد حريت كرد مارا

محمد گفت محمد حريت كرد مارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي  
 اسحاق شايدم سعيد پسر وهب را گفت سعيد استاده شد پنج دانش  
 از اصحاب نبي ( د . خ . ل . م ) پس شاهدي دادند تحقيق پيغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م ) گفت آنكس كه باشم دوست داشده شد او پس علي  
 است دوست داشده شد او •

٨٧ — خبر داد مارا علي پسر محمد پسر علي قاضي مصيصة گفت علي  
 حديث كرد مارا خلف گفت حلف كرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق  
 گفت ابي اسحاق حديث كرد مارا سعيد پسر وهب تحقيق شان اندست كه  
 استقامه شد ارايچوب كه منصل و د جانب سعيد شش مرد و گنت زين پسر



يا ايها ستة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من كنت  
 مولاة فعلي مولاة \*

۸۸ — انبأنا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا  
 شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يزيق قال سمعت علي بن  
 ابي طالب رض يقول يا ايها ستة الكعبة التي منشد الله رجلا لا اشد  
 الا اصحاب محمد صلعم اني سمع رسول صلعم يوم غدير خم يقول  
 من كنت مولاة فعلي مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام  
 ستة من جاذب المنبر و ستة من الجاذب الاخر ان - من جانب  
 المنبر الاخر فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك \* قال  
 شريك فقلت اي اسحاق اني سمعت البراء بن عازب رض يحدث

يديع و استفاده شد از آن طرف كه متصل بود انطرف صرا شش مرد پس شاهدي  
 دادند كه تحقيق آن مردم شايدند پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) ميگفت  
 آنكس كه باشم دوست کرده او پس علي است دوست کرده او •  
 ۸۸ — خبردار ما را ابوداود گفت ابوداود حديث کرد ما را عمران پسر  
 ابان گفت عمران حديث کرد ما را شريك گفت شريك حديث کرد ما را  
 اسحاق از زيد پسر يزيق گفت زيد شنيدم علي پسر ابي طالب را ( خ . و )  
 ميگفت بر منبر كوفه تحقيق من قسم دهده ام بخدا مرد را نه قسم ميدهم  
 مگر اصحاب محمد را ( د . خ . ل . م ) اين شنيدان مردم پيغمبر خدا را  
 ( د . خ . م ) روز غدير خم كه نام مكان است گفت انحضرت آنكس كه  
 باشم دوست کرده او پس علي است دوست کرده او اي بارخدايا  
 دوست دار آنكس را كه دوست دارد علي را و دشمن دار آنكس را كه  
 دشمن داشت علي را پس استفاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد  
 از طرف ديگر ( طرف منبر آخر بعدي طرف ديگر منبر ) پس شاهدي  
 دادند كه تحقيق آنها شايدند پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) ميفرمود  
 اين را \* گفت شريك پس گفتم اي اسحاق را ايا شنيدني تو در اء پسر  
 عازب را ( خ . و ) حديث ميگردد باين حديث از پيغمبر خدا گفت ابواسحاق



بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم \* قال ابو عبد الرحمن عمران بن  
 امان الواسطي ليس بقوي في الحديث \*

## ذکر قول النبی صلعم علی ولی کل مومن من بعدی

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد  
 قال حدثنا جعفر بعني ابن سليمان عن يزيد عن مطرف (ن) -  
 يزيد (الشك عن مطرف) بن عبد الله عن عمران بن حصين  
 (ن) قال بعث (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا واستعمل عليهم  
 علي بن ابي طالب (ن) فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا  
 عليه و تعاهدوا من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا  
 لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن) - (خبرناه ما صنع) و كان  
 المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن امام الواسطی نیست قوی در حدیث.

## ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ه) علی ولی هر مومنیست از پس من

۸۹ — حدیث کرد ما را احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد ما را  
 قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را جعفر بن ای پسر سلیمان پسر  
 عبد الله از عمران پسر حصین (خ. و) گفت فرستاد (ن) - ساخت و آماده  
 کرد (پیغمبر خدا) (د. خ. ه) لشکر را و عامل کرد بر او شان علی پسر  
 ابی طالب را (خ. و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک  
 را پس نگاه کردند آن مردم درو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب  
 پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) پس شکایت خواهیم کرد برو (ن) - خبر  
 خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان  
 و تنگیه رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د. خ. ه)  
 ل. ه) پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر باز میکردیدند طرف



ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و اذا منه و هو ولي كل مؤمن من بعدي \*

## ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرتضى (ن - من بعدي)

٩٠ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهاے خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سلام کردند بر نبی برو سلام ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ای ایا زعی بیدی تحقیق علی پسر ابی طالب کرد چنین و چنین یعنی کفیزک گرفته پس روی کرده اند از او پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پسدر ایستاده شد دویم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا (د . خ . م) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است از پس من \*

ذكر فرسودن ناسی است (د . خ . ل . م) علی دوست

شما است برپسندیده (ن - از پس من)

٩٠ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را



واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل ( ن - ابن فضیل )  
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال بعثنا رسول الله  
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا علي جيش  
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان  
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زيد من اهل  
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المفاتلة و سبينا  
 الذريرة فاصطفى علي جارية لنفسه [ من اي ] ( ن - منهن )  
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان  
 اتال منه قال فدفعت الكتاب اليه و نلت من علي رفا فتغبر  
 [ وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العايز بعثني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريدة  
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) طرف  
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بود لشکر  
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علی رضی الله  
 عندهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا  
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس  
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند  
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کافران را و بندي کردیم ذریرت  
 آنها را پس چید علی رض کدیزک را برای ذات خود از پدر من پس  
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبي ( د . خ . ل . م ) و  
 حکم کرد مرا ایفکه رسانم ازو آن مکذوب را گفت رادي پس دوع کردم  
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی ( ح . و ) پس متغیر شد  
 [ روی مبارك اوای نبي ( د . خ . ل . م ) پس گفتم این جای پناه گیرنده  
 است بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن  
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بقرمانبرداری او

رجل و الزمتمنى بطاعته فبلغت ما ارسلت به فقال رسول الله صلعم لي لا تقعن! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين) يا بريدة في علي فان علي مني و اذا منه و هو وليكم بعدي \*

### ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

٩١ - ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد

الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رض فقالت اتسب رسول الله صلعم تقو قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني \*

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرستاده شده ام فان چیر پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا البته قافلی قر ای بريدة [ (ن - رری) مبارک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . م) و فرموده بدگوئی کن (در علی پس تحقیق علی از دست و من از علی ام و او دوست شما است پس من \*

### این ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که

### زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

٩١ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عباس

پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه (د . خ . و) پس گفت ام سلمه ایا زبون میگوئی پیغمبر خدا را (د . خ . م) پرهیز کنی که گفتم پاک است خدا یا پناه خدا بکلمه او شك راری ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شدیم پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا \*



۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق ( ن - سعد ) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقطة . ( ن - ابو بكر بن خالد بن عرفطة ) قال (أيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله وال لا تسبه فلو وضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته \*

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي ( ن - الحبال ) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گهت عهد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون از شقيق ( ن - سعد ) پسر ابي عبد الله گهت شقيق حديث كرد مارا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقطة ( ن - عرفطه ) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را ( خ - و ) در مدينه پي گهت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گهت سعد شايد كه تو زبون گهته باشي اورا گهتم پناه طلبیده شد بخدا ازین گناه گهت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من ايكنه سب كدم علي را نه سب خراهم كرد علي را بعد آنچه كه شنيدم از پيغمبر خدا ( د - خ - م - ) رغبت كنائيدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او \*

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله بغدادی جبالي گهت هارون حديث كرد مارا



المقدام قال حدثنا فطرو ( ن . مطرف ) بن خليفة عن ابي الطفيل و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو ( ن - مطرف ) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع علي الناس في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول ( ن - قال ) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان ( رسول الله صلعم قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اواى بالمؤمنين من انفسهم و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في نفسي منه شيبى فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر اذا ( ن - و ما تشكو ) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود \*

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا دطر پسر خليفة از ابي الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطرو پسر ابي طفيل عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوى مسجد پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مي فرمود ( ن - فرمود ) در موضع غدير خم آنچه که شنيد پس استفاده شد مردم پس شاهدهی دادند تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . م ) گفت روز غدير خم ايا نه شما می دانيد که تحقيق من بهتر است مومنون را از ذاتهای ایشان دران حالیکه انحضرت استفاده بود پستتر گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم درست کرده شده او پس علي است درست او ای الله درست دار انکس را که درست دارد علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس بیرون آمدم و در ذات من از طرف علي چیزی بود پس ملاقات کردم زيد پسر ارقم را ( خ . و ) پس خبر دادم او را پس گفتم زيد و چه انکار ( ن - شکوه ) میکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا ( د . خ . م ) و لفظ حديث برای ابو داود است \*

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخذني ابو عبد الرحمن  
زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم  
قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب  
عن المهاجر بن سمار ( ن - سمار ) عن عايشة بنت سعد و عامر  
بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب وقال اما بعد  
ايها الناس فاني وايكم فالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمعهما ثم  
قال هذا وائي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد الهم ]  
( ن - وال الله من والاه و عاد الله ) من عاداه \*

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان ( † البصري ابو الجوزا قال  
اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد قال حدثنا ابن عيينة  
و هو هود بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد رض

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو  
عبد الرحمن زكريا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا  
محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم  
حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از  
مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق  
بيعه خبر خدا ( د . خ . ل . م ) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس  
تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضرت  
دست علي را پس برداشت اذرا پس گفت اين دوست من است و ادا  
كندة است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه  
دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را \*

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان ( † بصرى ابو جوزا گفت احمد  
خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد ) گفت احمد حديث كرد مارا  
پسر عيينة و او هود پسر خالد بصرى است از عايشه دختر سعد از سعد

( † ) في نسخة واحدة ( † ) در يك نسخه فقط

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى  
 و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون ( ن - الم تعلمون اني اولي  
 بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي  
 فرفعها و قال من كنت مولاة ( ن - وليه ) فهذا وليه و ان الله  
 يوالي من والاه و يعادي من عاداه \*

۹۶ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى  
 قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار  
 ( ن - سمار ) قال اخبرني عايشة بنت سعد عن سعد رض قال  
 كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ  
 غدير خم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما  
 اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

( خ - و ) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) دست علی  
 را پس خطبه خواند پس شکو گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو  
 گفت ایانه شما میدادید که تحقیق من بهتر ام بشما از ذاتهای شما  
 گزیند ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس  
 بلند کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس این است  
 دوست کرده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست  
 داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را \*

۹۶ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را زکریا  
 پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را یعقوب پسر جعفر پسر ابي کثیر از  
 مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد ما را عایشه دختر سعد از سعد  
 ( خ - و ) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) در راه  
 مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت  
 غدیر خم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و  
 لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا  
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان  
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه \*

## ذکر الترفیب فی حب علی رض و ذکر دعاء النبی

صلعم لمن احبه و ذکر دعائه علی من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجيل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایها رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت  
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را یسقر گفت  
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر ار دانا تراست  
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت  
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است  
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و  
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را \*

این ذکر رغبت کنائین است در دوشی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حدیث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شميل گفت نضر حدیث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حدیث کرد ما را عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله حدیث کرد ما پدر بن

قال لم يكن ( ن - أم اجد ) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبتته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الي النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي و صيغة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال الم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعنا عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الي النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود ( ن - نیا قدم ) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علي پسو ابیطالب تا اينکه دوست ميداشتم مردی را از قبيله قريش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علي پس فرستاد آنحضرت اين مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علي پس رسيد آن مرد بددي را پس نوشت آن مرد طرف نبي ( ۵۰ - ۵۰ ) انکه فريسد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علي را و در بددي کذيذک بود از بهتر بددي پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کذيذ در خمس و پنجم حصه پس پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کذيذ در اهل بيت نبي ( ۵۰ - ۵۰ ) پس پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کذيذک در آل علي پس آمد نزد ما و حال انکه سراو مي چديد از آب پس گفتم چيست اين پس گفت ايا نمي بينيد کذيذک را گشت در خمس پس گشت در اهل بيت نبي ( ۵۰ - ۵۰ - ۵۰ ) پس گشت در آل علي پس بدگوئي کردم توان کذيذ پس نوشت آن مرد و فرستاد مرا دران حالیکه تصديقي و راست کدیده ام کتاب او را طرف نبي ( ۵۰ - ۵۰ - ۵۰ )



قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاييا فقلت نعم فقال لي لا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي رضه قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بيدي و بين النبي صلعم غير ابي \*

۹۸ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروري قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غد يرخم

دران حالیکه تصدیق کفده ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم مران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د - خ - ه - و) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دار او را و اگر باشی تو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است ان خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از چاره بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ - و) گفت عبید الله پسر بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د - خ - ل - ه) سوای پدر من \*

۹۸ - خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حربت مروری گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابي اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کفد خدا ذات او را در جای سرای مسجد سوگند می دهی بخدا انکس را که بشنید پیغمبر خدا را (د - خ - ل - ه) روز غدیر خم میگفت خدا (ن - ه)



یقول [ الله و ابي و انا ] ( ن - ان الله و (سوله ) ولى  
المؤمنين و من كنت و ايه فهذا و ايه اللهم و ال من و الة و عاد  
من عاده و انصر من نصره [ قال سعيد فقام ] ( ن - قال فقال  
سعيد قام ) الى جنبى ستة و قال زيد بن يذيع ( ن - مذيع )  
قام من عندي ستة و قال عمرو [ بن مرة و ساق الحديث ]  
( ن - ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق  
الحديث - رواه اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو ذي مري ) \*  
۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد  
بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال  
حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست متست و من دوست مومنان ام و انكس  
که باشم دوست او پس این علي دوست اوست ای بار خدا دوست دار  
انكس را که دوست دارد او را و دشمن دار انكس را که دشمن دارد او را و  
ياري کن انكس را که ياري کند او را گفت سعيد پس استاده شد ( ن -  
گفت ابو اسحاق پس گفت سعيد ايستاده شد ) طرف پهلوى من شش نفر و  
گفت زيد بسر يذيع از نژد من ( ن - ايستاده شد ) شش نفر و گفت عمرو  
پسر مرة و روان كود حديث تا آخر ( ن - گفت عمرو ذي مري دوست  
میدارم انكس را که دوست داشت علي را و دشمن میدارم انكس را که  
دشمن داشت علي را و روان كود حديث را تا آخر روايت كرد او را اسرائيل  
از ابي اسحاق از عمرو ذي مري )

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را علي  
پسر محمد پسر علي گفت علي حديث كرد ما را خلف پسر تميم گفت  
خلف پسر تميم حديث كرد ما را اسرائيل گفت اسرائيل حديث كرد ما را  
ابو اسحاق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را در جای و را  
مجلسه قسم میداد ياران محمد را ( ن - خه ل . م ) کدام شما شنيد





يُنَادِ اصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَعَمَ اَيْكَمَ سَمِعَ (رسول الله صلعم يوم غدیرخم ما قال فقام أناس فشهدوا [ انهم سمعوا ] ( ن - ان ) رسول الله صلعم قال من كنت مولاة [ فعلي ] ( ن - فان عليا ) مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره ( ن - انصره ) \*

## ذکر الفرق بین المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبيش عن هابي [ رض ] ( ن - كه ) قال والله الذي فلق الحبة و برأ النخمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق \*

پیغمبر خدا را ( د - خ - ل - م ) روز غدیرخم که فرمود استاده شد مردم پس شهادتی دادند تحقیق ایشان هستند تحقیق شدیدند پیغمبر خدا را ( د - خ - م ) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است ( ن - پس تحقیق علی است ) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را \*

## این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کربیب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرده ما را معویه از اعمش از عدی پسر ثابت از ذر پسر حبیبش از علی ( خ - و ) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانیده دانه را و پیدا کرد جان را تحقیقشان اینست که عهد کرد نبی امی ( د - خ - ل - م ) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*



۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي

الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي رضي الله عنه قال عهد النبي صلعم انه لا يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق \*

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن

عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي بن زر قال قال علي انه لعهد النبي الامي ( ن - الامر الي ) انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق \*

**ذکر ضرب المثل الذي ضربه رسول الله صلعم لعلي رضي**

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا واصل

پسر عبد الاعلى گفت واصل حديث كرد عمارا پسر واصل كوفي گفت واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از علي ( خ . و ) گفت علي عهد كرد طرف من نبي ( د . خ . و ) تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خير داد مارا

فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از زر گفت در گفت علي تحقيق شان اينست كه هر ائينه عهد كرد نبي امي حكم را طرف من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

**ذکر ضرب مثل چنين که زد ان را پسر عمير خدا ( د . خ . و )  
 براي علي ( خ . و )**

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا



عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال  
 حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرت بن  
 حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضه قال قال رسول  
 الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى عم ابغضته اليهود حتى  
 اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزواها بالمنزاة التي ليس له •

**ذكر منزلة علي بن ابيطالب (ك) و قرينه من النبي  
 صلعم و لزوقه و حب رسول الله صلعم له**

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن  
 مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك مخزومي گفت ابو جعفر حديث  
 كرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى حديث كرد مارا ابو جعفر ابار از  
 حكم بن عبد الملك از حرت بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد  
 از علي (خ و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي  
 علي در تو مثل است از عيسى برو - لام دشمن داشت اورا يهود تا اينكه  
 تهمت كرد مادر اورا و دوست داشت اورا نصارى تا اينكه نزل كردند اورا  
 به مرتبه چدين مرتبه كه نبود براى او •

**اين ذكر علي بن ابيطالب است بزرگ كند خدا ذات اورا  
 و ذكر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)  
 و ذكر دوست داشتن او و ذكر دوست داشتن پيغمبر خدا  
 (د . خ . ل . م)**

۱۰۴ — خير داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن خير داد مارا  
 اسمعيل بن مسعود بصري گفت اسمعيل حديث كرد مارا خالد از شعبة



عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين  
قولوا يوم النقي الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه  
وسأله عن علي رضي فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزاه من  
[ سواء ] ( ن - رسول الله صلعم ) \*

۱۰۵ — اخبارني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن  
العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي  
اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمرو رضي فقلت  
الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت  
رسول الله صلعم ولا احد تك عنه بخبره واما عثمان فانه اذنب ذنبا  
عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه \*

از ابي اسحاق از علماء گفت علماء سوال كرد مردمی پسر عمر را از عثمان  
گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم كه روى گردانيدند روزيكه ملاقات  
كرد دو جماعت پس قبول توبه كرد خدا براو پستر رسيد گناه را پس  
قتل كردند مردم او را و پيرسيد ان مرد پسر عمر را از علي ( خ . و )  
پس گفت پسر عمر نه پرس ازوايا نهی بيدي نزيك شدن مكان او از  
بيغمبر خدا ( د . خ . ل . - ) \*

۱۰۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر كرد مرا هلال  
پسر علاء پسر هلال گفت هلال حديث كرد مارا حسين گفت حسين حديث  
كرد مارا زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسيدم عبد الله  
پسر عمر را ( خ . و ) پس گفتم ايا نه حديث ميكني از علي وعثمان گفت  
عبد الله پسر عمر اما علي پس اين خانه او هست از خانه بيغمبر خدا  
( د . خ . - ) و نه حديث ميكنم ترا از علي سواى آن حديث زيرا كه  
ان حديث در فضائل او كافي است و اما عثمان پس تحقيق او گناه كرد  
بزرگ روز جنگ أحد كه روى گردانيد پس بخشيد خدا گناه او از  
و گناه كرد درميان شما گناه خرد پس قتل كرديد شما او را \*



۱۰۶ — اباننا احمد بن شعيب قال خبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال اذنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رض و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الي قزب منزاه من النبي صلعم ما بي المسجد بد من غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما توأى يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه و تفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه \*

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ ابن موسى و هو محمد ] ( ن - ابو موسى و محمد ) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث کرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را ( خ - و ) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود ( د - خ - م ) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال کن مرا از و نظر کن طرف نزديك شدن مکان او از نبي ( د - خ - ل - م ) نيست در مسجد خانه سوای خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه کرد گناه بزرگ روي گردانيد روبرو که ملاقات کرد جماعه مسلمانان و گفتار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه کرد درميان شما گناه کمتر اين پس قتل کرديد شما او را \*

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث کرد ما را [ پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است ] ( ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر اعين ) گفت موسى حديث کرد مارا پدر من



عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي  
 فقال لا تستلني عن علي رضي ولكن انظر الي بيته من بيوت رسول  
 الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل \*

۱۰۸ — اخباري احمد بن شعيب قال اخباري هلال

بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير  
 قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)  
 بن العباس رضي من ابن دك عاي رضي رسول الله صلعم قال انه  
 كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما \* قال (ابو عبد الرحمن خالفه  
 زيد بن ابي انيسة فقال خالد بن قثم \*

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد  
 اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال کن مرا از علي  
 (خ . و) لکن نظر کن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا (د .  
 خ . ل . م . ) گفت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر  
 عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای شمالي و بزرگ \*

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا

هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث کرد مارا حسين پسر  
 عباس گفت پسر عباس حديث کرد مارا زهير گفت زهير حديث کرد مارا ابو  
 اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس  
 را (خ . و) از کجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م . )  
 گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق شدن و محکم  
 نما و سخت تر ما بانحضرت از روي پيغمبر شده \* گفت ابو عبد الرحمن  
 مخالفت کرد هر روايت کردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي انيسة پس گفت  
 زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت که ابو عبد الرحمن از خالد سوال  
 کرد نه از پسر خالد \*



۱۰۹ — اخباری احمد بن شعیب قال اخبارنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوقا \*

۱۱۰ — اخباری احمد بن شعيب قال اخبارني عبدالرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا و هي تقول والله قد ( ن - لقد ) علمت ان عليا احب اليك من ابي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث كود مارا پدر من گفت پدر من حديث كود مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد جد ترا پيغمبر خدا را ( د - خ - ل - م ) سواي جد تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عمو الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاهق شدن و محكم تر ما بالحضرت از روي پيوسته شدن •

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم مروزي گفت عبيد الرحيم خبر داد مارا عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عيمه پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن آمدن كود ابوبكر بر نبي ( د - خ - ل - م ) پس شنيد آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هر ايكه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تو است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف



تَرْفَعِينَ صَوْتَكُمْ عَلَيَّ (رسول الله صلعم فاسمك (رسول الله صلعم  
 و خرج ابوبكر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رأيتني  
 ابعدنك من الرجل ثم استأذن ابو بكر بعد ذلك و قد اصطلح  
 رسول الله صلعم و عايشة فقال ان خلاني في السلم كما ادخلته اني  
 في الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا \*

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم  
 بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابي اسحاق  
 عن جديع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن - اسي) عايشة  
 و انا غلام فذكرت ابا عليا رضي الله عنه ما راى من رجلا كان احب الى  
 رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الى رسول الله صلعم من امرأته \*

از ابوبكر تاكه طهالچه زند و گفتم اي شتر فالله مي بينم ترا بلند مي  
 كني آواز خود را بر پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس گرفت ابي بكر  
 صديق را پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و بيرون رفت ابوبكر  
 خشماك پس گفتم پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) اي عايشه چه كوزه  
 ديدي تو مرا بعيد كردم تا ازان مرد بسدر طلب اذن آمدن كرد ابوبكر  
 بعد اين و حال آنكه تا من صلح نمودم بود پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
 و عايشه پس گفتم ابوبكر صديق داخل كنند و ما در حج چ آنكه داخل  
 كرديد شما مرا در حوب پس گفتم پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
 تحقيق كرديم ترا داخل در صلح يعني اذن آمدن داديم در صلح \*

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفتم احمد خبر داد مرا  
 محمد پسر آدم پسر سليمان مصيصي گفتم محمد حديث كرد ابي عبيده  
 از پدر خود از ابي اسحاق از جديع و او پسر عمير است گفتم چون آمدم  
 همراه پدر ( ن - مادر ) خود نوزديك عايشه و حال آنكه من طفل بودم پس  
 ذكر كردم براي عايشه علي را ( خ . و ) پس گفتم عايشه ندیدم مرد  
 را كه بود دوست تر طرف پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) از علي و نه دیدم  
 زن را دوست تر طرف پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) از زن علي \*





۱۱۲ — ابانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي  
 البصري قال حدثني عبد العزيز بن السلمي قال حدثنا - سمعنا  
 اسعد بن رجاء الزبيدي عن اب اسحاق الشيباني عن جهم بن عمير  
 قال دخلت مع امي علي عابشة (رضه) فسمعها ما تسألهن (ان - فسالتهما)  
 من وراء الحجاب من امي (رضه) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم  
 احدا كان احب الي (رسول الله صلعم منه ولا احب الله من امرائه \*  
 ۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى  
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن  
 عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء الي ابي فسأله ابي  
 الناس احب الي (رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس  
 الي (رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي رضه \*

۱۱۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مارا عبد العزيز پسر خطاب  
 گفت عبد العزيز حديث كرد مارا احمد پسر اسماعيل پسر رحاي زيدي  
 از ابي اسحاق شيباني از جهم بن عمير گفت آدم هه هه هه مادز خود نوديك  
 عايشه (خه و) پس شاره اورا بچيز ه سوال ميكون مار من عايشه را از  
 بيرون پرده از علي (خه و) گه عايشه سوال كودي تو مرا از مرد  
 كه نمي دانم كس را كه بود دوست طرف پيغمبر خدا (ده خه ل هه)  
 از و نه دوست تر طرف ان حضرت از او \*

۱۱۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا  
 پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر هه هه گفت ابراهيم  
 حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة  
 گفت ابي بريدة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه  
 کدام مردم دوست تر بود طرف پيغمبر خدا (ده خه ل هه) پس گفت  
 بود دوست تر مردم طرف پيغمبر خدا (ده خه ل هه) از زنان فاطمه و



قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث \*

## ذکر منزلة علم رضه من رسول الله صلعم

### عند دخوله مساء بيته و سكوته

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضه يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سبح فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت \*

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي اخه و ) • گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خه و) از پسر شيبه خرا (ده خه ل هه)

نزدیک داخل شدن علی شب خانه آنحضرت و آمدن علی

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر وهب گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر سلمه حدیث کرد مرا ابو عبد الرحیم گفت ابو عبد الرحیم حدیث کرد مرا زید از حرث از ابي زرعة پسر عمرو پسر جریر از عبد الله پسر یحیی تحقیق عبد الله شنید علی را (خه و) میگفت بودم که داخل میشدم بر پیغمبر خدا (ده خه ل هه) هر شب پس اگر بود آن حضرت که نماز می خواند تسبیح می گفت پس داخل میشدم و اگر نبود که نماز میخواند اذن میداد مرا پس داخل می شدم •

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا زکریا



یحییٰ قال حدثنا محمد بن عبید و ابو کامل قال حدثنا عهد  
 الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة بن القعقاع بن الحرث عن  
 الحرب العكلي عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن  
 يحيى قال قال علي رضي كانت ابي ساعة من السحر ادخل  
 فيها علي رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبوح و كان اذنه لي  
 و ان لم يكن في صلاته اذن لي \*

### ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن  
 قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي  
 زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي قال كانت

پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پسر عبید و ابو کامل گفت  
 محمد و ابو کامل حدیث کرد مارا عبد الواحد پسر ریاد گفت عبد الواحد  
 حدیث کرد مارا عمارة پسر قعقاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعه  
 پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحییٰ گفت عبد الله گفت علي (خ . و)  
 بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م . ن ) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله میگفت  
 و بود حکم او مرا و اگر نهی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

### این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا  
 محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مارا جریر از مغیره از  
 حرث از ابي زرعه پسر عمر و گفت ابي زرعه حدیث کرد مارا عبد الله پسر  
 یحییٰ از علي ( خ . و ) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا ( د . خ .



لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته فارغا اذن لي \*

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن الصحرة العدائي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان اي من رسول الله صلعم مدخلا مدخلا بالليل و مدخلا بالنهار فكنت اذا دخلت بالليل فاصبح اي \* قال ابو عبد الرحمن خالفه شرحبيل بن مدرک في اسناده و وافته عاي قوله فنحنم \*

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . م . س . ) ساعتی از صبح می آمدم نزد آن حضرت در آن ساعت و وقتی که می آمدم آنحضرت را طلب حکم می کردم و اگر می یافتم او را که نماز بخواند تسبیح میکند اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا \*

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفـ احمد خبر داد مرا محمد پسر عبيد پسر محمد کوفي گفـ محمد پسر عبيد حديث کرد ما را ابن عباس از مغيرة از حوث عدائي ا ابن يحيى گفـت گفت علي برو سلام بود هوا از پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م . س ) دو وقت آمدن آمدن در شب و آمدن در روز پس او دم و قتيکه مي آمدم در شب آراز گلو میداد مرا \* گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شرحبيل پسر مدرک در اسناد ان حديث موافقت کرد آنرا بر قول علي قاصح \*

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفـ احمد خبر داد ما را قاسم پسر زكريا پسر دينار گفـت قاسم حديث کرد ما را ابو اسامة گفـت ابو اسامة حديث کرد مرا شرحبيل يعني پسر مدرک جعفري گفـت شرحبيل حديث



عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ عَائِي ( رَضَ ) كَانَتْ لِي  
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكَانَتْ آيَةً  
كُلَّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ أَنْصَرْتُمْ  
إِلَى أَهْلِي وَالْأَخِلَّةِ عَلَيْهِ \*

۱۱۹ — إِبْنَانَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ  
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَسَاوِرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ  
[ هِنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ ] ( ن - هَذَا مِنْ الْجَبَلِيِّ عَنْ عَلِيٍّ ( رَضَ ) قَالَ  
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِعْطَانِي ( ن - إِعْطَيْتَ ) وَ  
إِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَنِي \*

۱۲۰ — إِبْنَانَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ  
الْمَثْنِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعَارِيَةُ ( ن - أَبُو مَعَارِيَةَ ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

کرد مرا عبد الله پسر عیسیٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه  
علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی ( رَضَ ) بود مرا  
منزله از پیغمبر خدا ( رَضَ ) ده بود برای کسی از مردم  
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای  
نبی خدا پس اگر او از گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تلخنج  
نمی کرد داخل میشدم برو \*

۱۱۹ — خَبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ  
قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمَسَاوِرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ  
[ هِنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ ] ( ن - هَذَا مِنْ الْجَبَلِيِّ عَنْ عَلِيٍّ ( رَضَ ) قَالَ  
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِعْطَانِي ( ن - إِعْطَيْتَ ) وَ  
إِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَنِي \*

۱۲۰ — خَبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ  
قَالَ حَدَّثَنَا مَعَارِيَةُ ( ن - أَبُو مَعَارِيَةَ ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

قَنَ عَمْرُو بْنُ مَرْثَدَةَ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ إِذَا  
 سَأَلْتُكَ اعْطَيْتَ وَ إِذَا سَكَتُ أَبْتَدَيْتَ \*

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد

قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن- حجاج بن خديج) قال  
 حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال  
 علي رضي الله عنه و الله اذا سألتك أعطيتك و اذا سكتك ابتديت \*  
 قال ابو عبد الرحمن ابن جريح ام يجمع من ابي حرب \*

ذَكَرَ مَا خَصَّ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ صُعُودِهِ عَلَيَّ

مَنْكِبِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَهَوْضِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

اعش از عمرو پسر مرثده از ابي بختري از علي (خ. و) گفت علي بودم وقتيکه  
 سوال ميکردم داده ميشدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم \*

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث کرد مارا حجاج از ابي جريح گفت  
 ابي جريح حديث کرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت  
 گفت علي (خ. و) بودم من قسم خدا وقتيکه سوال ميکردم داده مي  
 شدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم \* گفت ابو عبد الرحمن  
 پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب \*

امير ذکرا نچيز مست که خاص شد بان چيز امير المؤمنين علي

(خ. و) از بالا شدن او بر مرد و شانه نابی (د. خ. ل. م.)

و پشت شدن به (د. خ. ل. م.)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد



قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو صريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبتي فلهضت به فلما راي رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبتي فصعدت على منكبته فلهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه ( ن - انه ) ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله بيمين و شمال و قدام ( ن - يميننا و شمالا و قداما ) او من بين يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه ( ن - فيه ) قال نبي الله صلعم اتذفه فقدفت به فتتكسر كما تكسر ( ن - فكسرتة كما يكسر )

پس حرب گفت احمد حدیث کرد مارا اسباط از نعيم پسر حکيم مدائني گفت نعيم حدیث کرد مارا ابو صريم گفت ابو صريم گفت علي ( خ . و ) روان شدم همراه پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تا اينکه امديم کعبه را پس بالا شد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بر هر دو شانه من پس برداشتم او را پس هرگاه دید پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) ضعف من گفتم مرا بدشين براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله ( د . خ . ل . م ) و نشست الحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود کردم بر هر دو شانه الحضرت پس برداشت مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و گفتم علي ( م ) پس تحقيق شان اينست که هر ايده خيال کرده شد طرف من که تحقيق من اگر خواهم هر ايده برسم بلدهي آسمان را پس صعود کردم بر کعبه شريفه و بران کعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس شروع کردم بقديچر اينکه زایل کنم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او و از خلف او تا اينکه وقتیکه استحکام شد ازو گفتم نبي الله ( د . خ . ل . م ) سنگ انداز او را پس شکسته کردم او را پس شکسته شد چنانکه شکسته می شود شیشه ها پستق فرود آمدم پس روان شدم من و پیغمبر



القواریر ثم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتى  
قوارینا بالبیوت خشية ان [ نلقی احدا ] ( ن - یلقانا احد )  
من الناس و الله تعالی اعلم \*

ذکر ما خص به ۰۰۰ م دون الاولین و الاخرین من  
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم و بضعة ان - بضم [  
منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران

۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن  
حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسين بن موسى عن  
واقد عن عبد الله بن برودة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر  
فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها على  
عليه السلام فزوجها منه \*

خدا ( د - خ - ل - م ) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها  
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را ( ن - ملاقات کند ما را کسی ) از  
مردم و خدا تعالی دان فرست \*

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چیز علی ( ص - ) سوای  
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا ( د - خ -  
ل - م ) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زمان  
اهل جزیه است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را  
جریر پسر حريث گفت جریر خبر داد ما را فضل پسر موسى از حسین پسر  
موسی از واند از عبد الله بن برودة از پدر خود گفت پدر او خراسنگاری  
نکاح کرد ابو بكر و عمر فاطمه را بود سلام پس گفت پیغمبر خدا ( د - خ -  
ل - م ) تحقیق او خرد است پس خراسنگاری نکاح کرد او را علی بود  
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی \*





۱۲۴ — انبانا ابو سعيد اسمعيل بن مسعون قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحتنا جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لثغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاخبت انا في ناحية قالت فجاء علي ء م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عابها خرقة من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعيد اسمعيل پسر مسعون گفت ابو سعيد حديث كرد مارا حاتم پسر وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حديث كرد مارا ايوب سجستاني از ابي بريدة (ن- ابي يزيد مدنی) از اسماء دختر عميس گفت اسماء بوم در نکاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د- خ- ل- م- ن) پس هر گاه صبح بدم آمد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م- ن) پس زن دروازه را پس بشاده كرد برای آنحضرت ام ايمن كنگه شد بود در زبان ام ايمن شكستگی (در هندی نوشته گوید) پس فرمود طلب كن برادر مرا گفتم ام ايمن او برادر تست و نکاح کرده میدهد او را گفتم آنحضرت آری ای ام ايمن و شدیدند زن او از بي را (د- خ- ل- م- ن) پس پوشیده شدند گفتم آنحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در يك طرف گفتم ام ايمن پس آمد علی بروسلام پس دعا كرد برای او ببي (د- خ- ل- م- ن) و پاشید بر سينه او آب را پستر گفتم طلب كديد نرديك من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حيا كه در هندی گهويگهت گوید پس گفتم آنحضرت فاطمه زهرا را تحقيق نکاح کرده دادم ترا دوست نراهل



اهل بیٹی الی ودعا لها و نضح علیها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فرأی سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عمیس قلت نعم قال كنت فی زفات فاطمة بذک رسول الله صلعم فکرمینها قلت نعم قالت فدعالی \* قال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالفه سعید بن ابی عروة (ن - عروبة) فرواه عن ایوب عن عکرمة عن ابن عباس رضه \*

۱۲۵ — ابنانا احمد بن شعیب قال اخبرني زكريا بن يحيى

قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدی قال حدثنا محمد بن سوار عن سعید بن ابی عروة (ن - عروبة) عن ابی ایوب السجستانی عن عکرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ء م كان فیما

بیت خود را که طرف من است و دعا فرمود او را و پاشید بر سینه مبارک او از آب پس بیرون آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس دید سپاهی را پس گفت ایست این گفت ام ایمن گفتم اسماء گفت الحضره دختر عمیس گفتم آری گفت الحضره بزدی در نکاح فاطمه دختر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزکری نو او را گفتم آری گفت اسماء پس دعا فرمود برای من • گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را سعید پسر ابی عروة (ن . عروبة) پس روایت کرد او را از ایوب از عکرمه از ابن عباس (خ . و) •

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا زکریا

پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حدیث کرد مارا سهیل پسر خالد عبدی گفت سهیل حدیث کرد مارا محمد پسر سوار از سعید پسر ابی عروة از ابی ایوب سجستانی از عکرمه از پسر عباس (خ . و) گفت هر گاه نکاح کرده داد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علی برو سلام بود دران چیز که هدیه داد مهره



اھدی سریر مشروط و وسادۃ من ادم حشوها لیف و قربة فقال و  
جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلی عم اذا  
اتیت بها فلا تقربها حتی آتیک فجاء رسول اللہ صلعم فدق  
الباب فخرجت الیہ ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف  
یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل  
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت  
عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول اللہ  
صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول اللہ صلعم قال  
و کان اليهود یاخذون ( ن - یوحدون ) الرجل من امرأته اذا  
دخل بها قال فدعی رسول اللہ صلعم بتور من ماء فتفل فیہ و

فاطمۃ زھرا سریر بافته شدہ و توشک ( تکیہ ) از چرم پوری او ریشہ های  
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و اورزند مردم سنگ ریزہ های  
ریگ را پس کشادہ و پرا گندہ کردند او را در خانہ و گفت انحضرت برای  
علی برو سلام و قتیکہ آئی تو او را پس نہ قریب شوی تو او را تا اینکه آیم  
تو پس آمد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس زد دروازه را پس بیرون  
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر  
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال انکہ تحقیق نکاح  
کرده دایہ دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است  
گفت ابن عباس پس متوجہ شد بر دروازه و دید سیاہی را پس گفت  
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجہ شد  
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر  
خدا را ( د . خ . ل . م ) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت  
برای اسما بہتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر  
خدا ( د . خ . م ) گفت ابن عباس بودند یہود بزد میگردند ( ن - تنها  
میگردند ) مردہ را از زن او و قتیکہ داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن



خود فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و صدرة  
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رمول  
الله صلعم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی و الله انی  
ما اردت ان أزوجه الا خیر اهلیم ثم قام فخرج \*

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعيب قال اخبرنی عمران بن  
بکار عن ( ن - بن ) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا  
محمد بن عبد الله بن ابي نجيح عن ابيه ان معوية ذكر علی  
بن ابيطالب فقال سعد بن ابي وقاص و الله لان يكون [ الي  
احدي ] ( ن - لي احد من ) خصاله الثالث احب الي من  
ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لان يكون لي ما قاله

عیاس طلب کرد پیغمبر خدا ( د . خه ل . ه ) قدح را از آب پس آب  
دهن مبارک خود انداخت درو و اعون بالله خواند درو پس طلبید علی  
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید  
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای  
حیا از پیغمبر خدا ( د . خه ل . ه ) پس کرد آنحضرت با فاطمه زهرا  
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رض را ای  
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه از ان کردم اینکه نکاح کرده ده  
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت \*

۱۲۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت خبر داد مرا عمران  
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد  
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابي نجيح از پدر خود تحقیق  
معویه ذکر کرد علی پسر ابيطالب را پس گفت سعد پسر ابي وقاص قسم  
خداست هر اینه اینکه باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است  
دوستتر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کوه بر او افتاد



[ فی غزوة تبوک ] ( ن - حین رده من تبوک ) اما ترضی ان تگون  
 منی بمذلة هارون من موسى الا انه لانی بعدی احب الی من  
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لا عظیم  
 الراهة رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کرار لیس بفرار احب  
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اکون صهرا علی ابنتی ولی  
 من الولد منها ما احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •  
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیدة  
 نساء [ اهل الجنة ] ( ن - هذه الامة ) الاموریم بنت عمران  
 ۱۲۷ — انیانا محمد بن بشار قال حدثنا عبدالوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را وقت بازگشتن  
 انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة  
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست  
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هراینه  
 اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را روز خیبر هراینه هراینه خواهم  
 داد نیزه را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را  
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است  
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع  
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر  
 ازان دختر آنچه که برای علی است دوست تراست طرف من از اینکه  
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبرهای ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار  
 زنان [ اهل جنت ] ( ن - این است ) است مگر مریم دختر عمران  
 ۱۲۷ — خبر داد ما را محمد بن بشار گفت محمد حدیث کرد ما را



حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مره رسول الله صلعم فاجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فسارها فبكت ثم اكبت عليه فسارها فضحكك فلما توفي النبي صلعم سألتها فقالت لما اكبت عليه ادلا اخبرني انه سيميت من رجعه فيكيت ثم اكبت عليه اخري فاخبرني اني اسرع به لحوقا و اني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت رأسي فضحكك \*

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حديث کرد مارا محمد پسر عمر از ابي سلمه از عائشه رض بيمار شد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) سرگوشی کرد انحضرت فاطمه را پس گريست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر انحضرت پس سرگوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت انحضرت ( د . خ . ل . م ) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درينکه شتابست وفات خواهد یافت ان حضرت از درد خود پس گريه کردم پستو سرنگون شدم بران حضرت دفعه ديگر پس خبر داد مرا که تحقيق من شتابتوام بالحضرت از روی لاحق شدن و تحقيق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خنديدم \*

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حديث کرد مارا محمد پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسى پسر يعقوب گفت يعقوب حديث کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقيق ام سلمه ( د . خ . و ) و خبر داد ان راوي را که تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . م ) طلبيد فاطمه



دعی فاطمة فذاجاها فبکیت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بكايتها وضحكها فقالت اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبکیت ثم اخبرني اني سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحکت \*

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن

ابراهيم بن مخلد بن راهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -

يزيد بن ابي زهيد) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي

سعيد (ع) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا

شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من

فضل مريم بنت عمران \*

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبكر الزبيري]

را پس سرگوشي کرد اورا پس گريست او پس کشيد انحضرت فاطمه را پس خديده پس گفت ام سلمه پس هرگاه که وفات يافت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) سوال کردم اورا از گريستن او و خديدن او پس گفت حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) ايده که وفات خواهد يافت پس گريه کردم پستر خبر داد مرا که نكته يقين من سردار زنان اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خديدم \*

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

چرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد (خ . و) گفت

ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سردار

جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چیز که

است از فضل مريم دختر عمران \*

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث کرد مارا

(ن .) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري  
 عن ( محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد  
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابى هريرة رضى قال ابى علينا  
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قائلنا يا  
 رسول الله قد شق علينا [ لم ترك ] ( ن - تركتنا اليوم ) قال ان  
 ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في  
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و  
 ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة \*

۱۳۱ — انبانا احمد بن عثمان ( ن - سليمان ) قال حدثنا  
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن  
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عيد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر  
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مارا ابو حازم از ابى هريرة ( خ . و )  
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) یک  
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را  
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دهوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود  
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته ارآسمان نبود که  
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدایي بزرگ و بلند قر را از زیارت من  
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان  
 است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند  
 ۱۳۱ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان ( ن - سليمان ) گفت احمد  
 حديث کرد مارا فضل پسر زكريا گفت فضل حديث کرد مارا زكريا از  
 فراش از شعبي از مسروق از عائشه ( خ . و ) گفت عائشه روبرو آمد  
 حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس فرمود





رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ها كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت \*

انحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پسترسر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق انحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تر از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچيز كه فرمود انحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) نا اينكه وقتيكه تيزي كرده شد انحضرت يعني انتقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق چپرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قران دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روي لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت انحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين امة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم \*

۱۳۲ — انبأنا محمد بن معمر البكراني قال حدثنا ابو داود قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق قال اخبرتني عايشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا بنتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيء فبككت بكاء شديدا ثم سارها بشيء فضحكك فلما قام رسول الله صلعم قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار وانت تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله صلعم بسره فلما توفى قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بکرانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراس از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عایشه (خ. و) گفت بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تمام به مانده بود از ما کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او با از طرف چپ او پستو سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی فرمود بچیزی پس خدید پس هرگاه که ایستاده شد پیغمبر خدا (د. خ. م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د. خ. م) از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هرانیده ظاهر کنم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق ان



الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقالين اما الان فذعم سارني  
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام  
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل ( ن - الاجل الا )  
 قد اقترب فاتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة  
 اما قرضين ان تكون ( ن - انك تكوني ) سيدة نساء هذه الامة  
 و سيدة نساء العالمين فضحك \*

### ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن  
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخرزمة  
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را كه سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا ( د . خ . م ) پس  
 گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا كه سرگوشي فرمود مرا  
 دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران  
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال  
 دو دفعه و نمي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى  
 را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي  
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم \*

اين ذكر خبر هاي نقل کرده شده است باين كه تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا ( د . خ . م )

۱۳۳ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كرد مارا ليت از ابي مليكة  
 از مسور پسر مخرزومه گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) و حال  
 آنكه آنحضرت بر مظهر بود مظهر گفت تحقيق پسران ما هم پسر مخرزومه طابعها

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان يذمكوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا راى ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ( ن - يطلق ) ابنتي و ان يذمك ابنتهم قال ( ن - فانما ) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها و من آذنى رسول الله فقد حبط عمله \*

### ذکر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۴ — ابنا احمد بن عثمان ( ن - سليمان ) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنوني ان يذمكوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كند دختر خود را از علي پسر ابي طالب ( خ و ) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كند پسر ابیطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكند مرا آنكس كه پرورش كرد اورا و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد اورا و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او .

### این ذکر اختلاف نقیال کنندگان است برای ابن خبر

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد مارا يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد مارا بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد مارا ليث پسر سعيد گفت حديث كرد مارا پسر ابي مليكة گفت شنيدم مسور پسر مخزومه را ( خ و ) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كند دختر خود را و تحقيق من



ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكح ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما اذاها و يربذي ما رابها و ما كان له ( ن - لابن ابي طالب ) ان يجمع بين بنت عدو الله و بين بنت رسول الله \*

۱۳۵ — الباقا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن

مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفیان عن عمرو عن ابن ابي ملبكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة مني من اغضبها اغضبني \*

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه

عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة (رض) اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة مني \*

دهنده ام پسترد نه اذن دهنده ام مگر ايدكه اراده كند پسر ايدطالب ايدكه جدا كند دختر مرا و ايدكه نكاح كند دختر ايشان را پسترد گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا آنكس كه اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيكه ميپرورد او را و نيست براي علي ايدكه جمع كند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا \*

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث كرد مارا

خرث پسر مسكين از روی خواندن آن حديث بواو و من مي شنيدم از ابو سفیان از عمرو از پسر ابي ملبكة از مسور پسر مخرمه تحقيق ببي ( د . خ . ل . و ) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنكس كه غصه كرد او را غصه كرد مرا \*

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث كرد مارا

بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر حسين ( خ . و ) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه ( خ . و ) خبر داد او را تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . ل . و ) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است يا پاره گوشت است از من \*



۱۳۷ — اخبرني عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حلحلة ( ن - طلحة ) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المصور بن مخزومه قال سمعت رسول الله صلعم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني \*

ذكر ما خض به علي بن ابي طالب ( ك - ٨٠ ) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانية من الدنيا وميدى شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزازي ( ن - الحراني ) قال

۱۳۷ — خير داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت ميد الله حديث كرد مارا عم من گفت عم من حديث كرد مارا پدر من از ولید پسر کثیر از محمد پسر عمر پسر حلحلة كه تحقيق محمد حديث كرد وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث كرد محمد را كه تحقيق علي پسر حسين حديث كرد اورا تحقيق مسور پسر مخزومه گفت شنيدم پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من \*

اين ذكر ان چيز است كه خاص شد بان چيز هاي پسر ابي طالب بزرگ كند خدا ذات اورا از حسن و حسين هر دو پسران پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) و هر دو ريحان او از دنيا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عيسى پسر مريم و يحيى پسر زكريا بر او شان سلام

۱۳۸ — خير داد ما را احمد پسر بكار خزازي گفت حديث كرد مارا



حدَّثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبدالله بن  
قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن ابيه قال قال رسول الله صلعم  
يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك \*

## ذکر قول النبی صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله  
بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل  
الذبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت  
رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي  
شيبي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي  
انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر  
أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منستی و من از توام \*

## این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . م ) حسن و حسین

مردود بهر ان من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث  
کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب  
زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله  
خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل ذبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از  
أسامة پسر زيد پسر حارثه گفت أسامة آمدم نزدیک پیغمبر خدا ( د . خ .  
ل . م ) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمد و او شامل کرده  
شده است بر چیزی نهی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که  
فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله \*

## ذکر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة

۱۳۰ — ابانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري رض قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين

سيدا شباب اهل الجنة \*

۱۳۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم قال ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك \*

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو  
 شانکه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و  
 پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست  
 میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا \*

این ذکر خبر های نقل کرده شده است در ینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۳۰ — خبر داد مارا عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد مارا

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا یزید پسر مروان از عبد الرحمن  
 پسر ابي نعیم از ابي سعيد خدري ( خ . و ) گفت ابو سعید گفت پیغمبر  
 خدا ( د . خ . م ) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند \*

۱۳۱ — خبر داد مارا احمد پسر حنبل گفت احمد حدیث کرد مارا

پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعید خدري از نبي  
 ( د . خ . ل . م ) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار  
 جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را \*





۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن  
 مروان عن الحكم بن عبدالرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي  
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا  
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا •

## ذکر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحانتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبدالاعلي الصنعاني قال حدثنا  
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم  
 يعني انس بن مالك رضى قال دخلت او ربا دخلت طي  
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان طي بطنه قال ويقول  
 هما ريحانتي من هذه الامة \*

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان  
 از حکم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد  
 خدری گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) حسن و  
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله  
 عيسى و يحيى پسر زكريا •

## ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۳ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلي صنعاني گفت محمد  
 حديث كود مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي  
 پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) يعني انس پسر مالك (خ. و) گفت  
 داخل شدم با وسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. ل. م)  
 و حال آنكه حسن و حسين منقاب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت  
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه •



۱۴۴ — انبانا ابراهيم بن يعقوب الجرجاني قال حدثنا  
 وهب بن جرير ان اباة [ معوية ] ( ن - حدثه ) قال سمعت  
 محمد بن الحسن بن عبدالله بن ابي يعقوب عن ابي نعيم قال  
 كنت عند ابن عمر فاتاه رجل يسأله عن دم البعوض يكون في  
 ثوبه و يصلي فيه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق  
 قال من يعذرنى من هذا يسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن  
 رسول الله صلعم و قد سمعت رسول الله صلعم يقول الحسن و  
 الحسين هما ريحانتي من الدنيا \*

## ذکر قول النبی صلعم لعلی ( ک . ه ) انت اعز علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا ابن ابي

۱۴۴ — خير داد مارا ابراهيم پسر يعقوب جرجاني گفت ابراهيم  
 حديث كرد مارا وهب پسر جرير تحقيق پدر او معويه حديث كرد اورا  
 گفت پدر او شنيدم محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر ابي يعقوب از  
 ابي نعيم گفت ابي نعيم بودم نزديك پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال  
 ميكره اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز ميخواند در آن پارچه پس  
 گفت پسر عمر از کدام كس است تو گفت از اهل عراق ام گفت انكس  
 كه عذر ميدهد مرا ازین سوال ميکند مرا از خون پشه و تحقيق قتل  
 كردند پسر پيغمبر خدا را ( د . ه - ج . ل : ه ) و تحقيق شنيدم پيغمبر خدا  
 را ( د . ه - ج . ه ) ميگفت حسن و حسين آن هر دو ريحان من اند از دنيا \*

این ذکر فرمودن نبی است ( د . ه - ج . ل : ه ) برای علی  
 ( ب ز ) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست  
 تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا



عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن ابیه عن رجل قال سمعت علیاً رضی اللہ عنہ بالکوفة یقول خطبت الی (رسول اللہ صلعم فاطمة علیها السلام فزوجنی فقامت یا رسول اللہ صلعم اذا احب الیک ام ھی فقال ھی احب الی منک وانت اعز الی منها\*

## ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک. ه) ما سألت لنفسی شیاً الا وقد سألت لک

۱۴۹ — ابنانہ عبدالاعلی بن واصل بن عبدالاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابی اسود عن یزید بن ابی زیاد عن سلیمان بن ابی عبد اللہ بن الحریب عن جدہ عن عی رضی اللہ عنہ قال مررت فعدائی رسول اللہ صلعم فدخل عی

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح. و) بر مدینہ در کوفہ می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. ه) من دوست تو ام طرف تو یا ابن پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن \*

## این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ه) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۴۹ — خبر داد مارا عبدالاعلی پسر واصل پسر عبدالاعلی گفت عبدالاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد اللہ پسر حریب از جد خود از علی (خ. و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. ه) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده



و اذا مضطجع فاتكى الى، جنبي ثم سجانني بثوبه فلما رأني  
قد هديت قام الى المسجد يظلي فلما قضى صلوته جاء فرفع  
الثوب عني و قال قم يا علي [ فقد برأت فقامت كان ] ( ن -  
فقامت و قد برأت كانما ) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت  
( بي شيئاً في صلاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد  
سألته لك \* قال عبدالرحمن خالفة جعفر الاحمر فقال عن يزيد  
بن ابي زياد عن عبدالله بن الحارث عن علي \*

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال ابي علي (رض)  
قال رجعت وجعا شديدا فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه  
و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد  
برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف يهلدي من پستر پوشيد مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق  
راحت یا قدم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد  
نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای  
علی پس تحقیق نذرست شدی پس بر خامتم گویا که هیچ بیمار نبودم  
پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را  
مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال  
کردم آنچه را برای تو • گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر  
احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرب از علي •  
۱۴۷ - خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دیدار گفت مرا علي (رض) و  
گفت دردم قد شدم درد سخت را پس آمدم نبی را ( د . خ . م ) پس  
خواست بانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من  
طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق نذرست شدی  
نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم  
برای توبه • مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لك بمثله و ما دعوت شيا الا قد استجيبت لي ار قال اعطيت  
 الا انه قيل لي لاني بعدك \*

### ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک . هـ)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [ قاسم ] ( ن -  
 ابن قاسم ) و هو ابن یزید قال حدثنا ابي سفیان عن ابي اسحاق  
 عن ناجية بن كعب الاسدي عن عابي رَمَ انه اتى رسول الله  
 صلعم قال ان عمك الشيخ الضال قد مات فمن تواريه قال اذهب  
 فواري اباك و لا تحدثن حديثا حتى تاتياني قال ففعلت ثم  
 اتيت فامرني ان اغتسل و دعا لي بدعوات ما يسرني ما على  
 وجه الارض بشيبي منهن \*

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنى عن ابي داود قال اخبرني

کرده شدم برای خود یا گفت آنحضرت داده شدم مگر تحقیق شان  
 اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو •

### این ذکر انچه است که خاص کرد با پخیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا  
 قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابي  
 اسحاق از ناجیه پسر کعب امسی از علی ( خ - و ) تحقیق شان اینست  
 که آمد پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) گفت علی تحقیق عم تو پیر  
 گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت آنحضرت برو پس پوش  
 پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا  
 گفت علی مرتضی پس کردم پس آمد نزد آنحضرت پس حکم کرد مرا  
 اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا آنچه که بر  
 روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها •

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابي داود که گفت مرا



شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي قال  
 لما رجعت الى النبي صلعم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا \*

## ذکر ما خص به علی من صرف اذی الحار و البود

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن یحیی بن ایوب بن ابراهیم قال  
 حدثنا هاشم بن مخلد الثقفی عن ایوب بن ابراهیم قال حدثنا  
 محمد بن یحیی وهو جدي عن ابراهیم الصایغ عن ابي اسحاق  
 الهمدانی عن عبدالرحمن بن ابي لیلی ان علیا رضي خرج علينا  
 في حر شديد و عابه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه  
 ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما  
 رجع الى ابيه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين رضي م خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضیل ابو معاذ از شعبي از علی (خ و)  
 گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د - خ - ل - م) گفت مرا کلمه  
 نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنیا \*

## این ذکر آنچه که خاص شد بان چیز علی از گردانیدن باو اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر ایوب پسر ابراهیم گفت  
 محمد حدیث کرد مارا هاشم پسر مخلد ثقفی از ایوب پسر ابراهیم گفت  
 ایوب حدیث کرد مارا محمد پسر یحیی و او جد من است از ابراهیم صایغ  
 از ابي اسحاق همدانی از عبد الرحمن پسر ابي لیلی تحقیق علی (خ و)  
 بیرون آمد بر ما در گرمی سخت و بر او پارچه های سرما بود و بیرون آمد  
 برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستری طلبید آب را پس نوشید  
 پستر مسح کرد و مالید عرق را از پیشانی خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد  
 الرحمن طرف پدر خود گفت ای پدر من ایا دیدی چه کرد امیرالمؤمنین  
 بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه های گرما بود و بیرون آمد بر ما



عليذا في الشتاء و عليه ثياب الصيف و خرج علينا في الصيف و عليه ثياب الشتاء فقال ابو ليلى هل تطيب و اخذ بيد ابنه عبد الرحمن فأتى عليا رض فقال له علي رض ان النبي صاعم كان بعث الي و انا ارمد شديد الرمد فبزق في عيني ثم قال افتح عينيك ففتحتهما فما اشتكيتها حتى الساعة و دعا لي فقال اللهم اذهب عنه الحر و البرد فما وجدت حرا ولا بردا حتى يومي هذا \*

**ذكر ما خفف بامير المؤمنين علي بن ابي طالب**

**( ك . ۰ ۴ ) عن هذه الامة**

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا

قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برو پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایوب ای خوش طبعی میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ . و) پس گفت اورا علی (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . ل . م) بود که فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم پس آب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بارخدا دورکن از او گرمی را و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچه است که تخفیف کرده شده آنچه بسبب

امیرالمؤمنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات

اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث

کرد ما را قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از



عن عاي بن علقمة عن عاي رض قال لما نزلت يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رض مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فانصف دینار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعبيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزهيد فانزل الله تعالى اشغقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الاية و كان عاي رض يقول بي خفف عن هذه الامة \*

### ذکر اشقی الناس

۱۵۲ — اخبرني محمد بن رهب بن عبد الله بن سماك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي پسر علقمه از علي (ح . و) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اي ان كسانيكه ايمان آورديد و تتيكه راز پرمسيد پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو راز خود نذر را گشت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) براي علي ( خ . و ) حكم كن اوشان را اينكه صدقه دهند گفت علي مرتضى آنچه قدر دهند اي پيغمبر خدا گشت انحضرت ايك دينار گفت علي رض نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس نصف دينار گفت علي كه نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس آنچه قدر دهند گفت مرتضى علي بقدر يك جو پس فرمود براي حضرت علي پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تحقيق تو هراينه بي رغبتني كندده است پس نازل كرد خدای بوتر اين آيت آيا مي فرسيد اينكه تقديم كنيد رو برو راز خود صدقات را نا آخر ايت و بود علي ( خ . و ) مي فرمود بسبب من تخفيف كرده شد نذر از اين امت .

### اين ذكر شقى مردم است

۱۵۲ — خبر داد مرا محمد پسر وهب پسر عبد الله پسر سماك گفت

محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد حديث كرد مارا پسر





بن محمد بن خثيم عن محمد بن كعب القرظي عن محمد بن خثيم عن عمار بن ياسر رض قال كنت اذا و علي بن ابيطالت م رفيقين في غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعمامون في عين اهم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتنظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجيئناهم فنظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطجعنا في ظل سور من الذخلة في دقعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تترينا من تلك الدقعات التي نمنا عايبها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعابي رض يا ابا تراب لما

اصحاح از يزيد پسر محمد پسر خثيم از محمد پسر كعب قرظي از محمد پسر خثيم از عمار پسر ياسر ( خ . م . و ) گفت عمار بودم و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفيق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و اقامت كرد در ان جنگ ديديم مردم را از قبيله بني مدلج عمل و كار ميكردند در چشمه كه براي اوشان بود با در درخت خرما كه براي اوشان بود پس گفت مرا علي اي ابو يقظان ايا براي تو هست اينكه ائي تو ان جماعت را پس نگاه كني چگونه كار ميكند گفت عمار گفتم اگر خواهي تو نيز بديني پس آمديم ما اوشان را پس نظر كرديم طرف كار ايشان يك ساعت پستمر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اينكه هراز شديم در سايه ديوار از خرما و در تلوخ ها از ب تراب پس خوابيدم پس قسم خدا نه خبردار كرد ما را مگر پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) حرمت ميداد ما را به پاي مبارك خود و تحقيق خاك اوده شديم از اين كلوخها چنين كلوخها كه خوابيده بوديم در او پس آنروز گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) براي علي ( خ . م . و ) اي ابو تراب

وَأَيُّ ( ن - یری ) مما علیه من التراب ثم قال الا احدثکم باشقی الناس قلذا بلی یا رسول الله قال احمر ثمود الذی عقر الذقة و الذی یضربک یا عای علی هذه و وضع یدہ علی ضربہ حتی تبل منها هذه و اخذ بلحیته \*

## ذکر احدث ( ن - آخر ) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علی بن حجر المروزی قال ابنانا جریر عن المغیره عن ام المومنین ام سلمة رض قالت ان احدث ( ن - اقرب ) الناس عهدا برسول الله صلعم علی \*

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جریر عن مغیره عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رض والذی یخلف به ام

برای انکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستق گرفت آگاہ باش حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت انحضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بوی کرد ماده شقر را و کسیکه خواهد زد ترا ای علی بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربہ تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربہ این و گرفت ریش او را •

## این ذکر نوپ بردا تر ( ن - آخر ) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علی پسر حجر مروزی گفت ابو الحسن علی خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه ( خ . و ) گفت ام سلمه تحقیق ذو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) علی است \*

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا جریر از مغیره از ام موسی گفت ام موسی گفت ام سلمه ( خ . و ) وانکس که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر



سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طلوع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عائشة و كنت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه \*

## ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل عاي تاويل القران كما قاتلت عاي تنزيله

١٥٥ — انبانا احمد بن شعيب قتل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گمت هرگاه بود صبح وفات پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) مرديرا بود که گمان ميکردم در حاجت گمان ميکردم او را که فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينکه آمد علي شناختيم تحقيق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديک پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) امروز در خانه عايشه پس بودم در آخر انکس که بيرون آمد از خانه پستقر نشستم در ديك تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون کرد علي (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم تا آنحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز ميگفت آنحضرت را و سرگوشي ميکرد او را \*

اين ذکر فرمودن نبي است (د. خ. ل. م) براي علي (خ. و)  
 جنگ و قتل خواهد کرد علي بر تاويل قران چنانکه قتا کردم بر تنزيه او

١٥٥ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را



و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الأعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا نذتظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع اعلاه فرمى بها الى علي فقال ان منكم من يقاتل علي تاويل القوان كما قاتلت علي تنزيله فقال ابوبكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف الذعل •

### الترغيب في نصرة علي رضي

١٥٦ — ابانا يوسف بن عيسى قال ابانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المومنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعظ حديث برای اسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (ع. و) گفت بوديم ما نشسته انتظار ميگرددیم پيغمبر خدا (د. خ. م) پس بيرون آمد طرف ما تحقيق منقطع شد كداره كفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقيق از شما انكس است كه چنگ و قتل خواهد كرد بر تاويل قران چنانكه قتل كردم بر تنزيل قران پس گفت ابوبكر من پس فرمود نه پس گهت عمر من پس فرمود نه و ايكن دوزنده پاپوش •

### ابن ذكر رغبته دمايين است در يارمی کردن علی (خ. و)

١٥٦ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف حيدر داد مارا فضل پسر موسى گفت فضل حديث كرد مارا اعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (خ. و) در مكان سوای مسجد قسم مي دهم بخدا انكس را كه شنيد پيغمبر خدا را (د. خ. ل. م) روز غدیر خم و اين كلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و انكس كه باشم دوست او پس اين است دوست او اي بار خدا دوست دار انكس را كه دوست دارد



وايها اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و  
اخذل من خذله قال سعيد فقام الي جنبى ستة و قال حارثة  
بن مضرب قام من عندي ستة و قال زيد بن منبج قام عندي ستة  
و قال عمرو بن ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه •  
**ذكر قول النبي صلعم لعمار تقتلك الفئة الباغية**

۱۵۷ — انبانا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري

قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الخذاء يحدث عن  
سعيد بن ابي الحسن عن امه عن ام سلمة رضه ان رسول الله صلعم  
قال لعمار تقتلك الفئة الباغية و خالفه ابودارد قال حدثنا  
شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را و يابي ده انكس را  
كه يارى دهد اورا و فرو گذار انكس را كه فرو گذاشت علي را گفت سعيد  
پس ايستاده شد طرف پهلوى من شش نفر وگفت حارثه پسر مضرب ايستاده  
شد درديك من شش مرد وگفت زيد پسر منبج ايستاده شد درديك من  
شش كس و گفت عمرو پسر ذي مري فرمود انحضرت دوست ميدارم انكس  
را كه دوست داشت علي را و دشمن دارم انكس را كه دشمن داشت اورا •

**اين ذكر فرمودن نبى ست (د . خ . ل . ه ) براى عمار  
قتل خواهند كرد ترا گروه باغى**

۱۵۷ — خير داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت  
عبدالله حديث كرد مارا غندر از شعبه شنيدم خالد الخذاء را حديث ميبرد  
از سعيد پسر ابي الحسن از مادر خود از ام سلمه ( خ . و ) تحقيق پيغمبر  
خدا ( د . خ . ل . ه ) گفت بواى عمار قتل خواهد كرد ترا گروه باغيه •  
خلاف كره اورا ابوداؤد گفت حديث كرد مارا شعبه گفت حديث كرد  
مارا ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه ( خ . و ) تحقيق پيغمبر



هلمة رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية \*

قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن \*

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع

قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن ام سلمة رضه قالت

لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره

قالت فوالله ما نسيته و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة

فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله

الفئة الباغية \*

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد

الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال

قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رضه ما نسيته يوم

خدا ( ۵۰ خ . ل . م ) گفت براي عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغی •

گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرد اورا پسر عون از حسن •

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع

است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام

سلمه ( ۵۰ خ . و ) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او یعنی الحضرت

میداد مردم را خشت و تحقیق غبار اوده شد موي ميدۀ انحضرت گفت

ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت میفرمود ای

بار خدا تحقیق خیر و بهتری بهتری آخره است پس بخش قبیلۀ انصار و

مهاجرین را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سمیه را قتل خواهند

کرد اورا گروه باغیه •

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد

پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا

پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه

( ۵۰ خ . و ) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت میداد مردم را خشت



الخندق و هو يعظيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان  
الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [ عمار فقال ]  
( ن - عمار بن سمية و قال ) تقتلك الفئة الباغية \*

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبدالله

بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن  
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري  
رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية •

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن

شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال  
حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار  
يوشك يا ابن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية •

و تحقیق غبار الوده شد سوی سینگ مبارک انحضرت او میفرمود ای بارخدا  
تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس نخش قبیلک انصار و مهاجرین  
را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر عبدالله پسر عبدالحکیم و محمد پسر ولید گفتند آن مرد  
حدیث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حدیث کرد مارا  
شعيب از خالد از عکرمه از ابي سعيد خدری (خ و) تحقیق پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) گفت بوائے عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

نصره پسر شمیل از شعبه از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری  
( خ و ) گفت ابو سعيد حدیث کرد مرا انکس که او بهتر است از من  
ابو قنادة تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) گفت برای عمار شتاب  
خواهد شد پسر سمیه و مسح کرد غبار را از سواو شاید که ترا قتل خواهند  
کرد گروه باغی •

۱۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلته فقال عبدالله بن عمر ليطيب احدكما ذمسا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد \*

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جبي برأس عمار رضه فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية \*

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث كرد مارا يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود پسر معمر از حنظله پسر خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد اورا دو مرد خصومت ميکردند در سر عمار می گفت هر يك از ان هر دو من قتل کرده ام اورا پس گفت عبد الله پسر عمرو هر اينه خوش ميشود یکی شما هر دو از روی ذلت بر روی صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) \* مي فرمود قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه \* گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شعبه گفت شعبه آن حديث را از عوام از مردی از حنظله پسر سويد \*

۱۹۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد پسر مثنى حديث كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبه از عوام پسر حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظله پسر سويد گفت آورده شد سر عمار ( د . خ . م ) پس گفت عبدالله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) \* ميگفت عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه \*



۱۴۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال  
اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد  
الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول  
تقتل عمارا الفئة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية  
فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية  
قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد \*

۱۴۴ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور  
الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفبان عن الاعمش عن عبد  
الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر  
عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو  
سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث  
کرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله  
شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مي فرمود قتل خواهند کرد  
عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را ابو معويه  
پس روايت کرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر  
محمد گفت ابو معويه گفت او حديث کرد مارا اعمش از عبد الرحمن  
پسر ابي زياد \*

۱۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو  
پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از سفبان از اعمش  
از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق من  
هراينه سير مي کردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معويه پس  
گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مي گفت عمار  
قتل خواهند کرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معويه بشو چه ميگويد اين



معویة اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من  
جاء به لا يزال داحضا في تولك \*

## ذکر قول النبی صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلی قتلهم اولی الطائفین بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنی عبد الاعلی

قال حدثنا دود عن ابي نصره عن ابي سعید الخدری رضه ان  
رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلی قتلهم ادنی  
الطائفین \*

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویہ آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست  
قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود •

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ه) خارج خواهد شد  
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی  
خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا

عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي  
سعید خدری (خ . و) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) گفت خارج  
خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل  
اوشان را بهتر دو گروه •

۱۶۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي  
نصره از ابي سعید خدری (خ . و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا



الخدری رضہ قال قال رسول اللہ صلعم تکون فی امتی فرقتین  
فیخرج من بینہا مارقة بلی قتلہم اولہم بالحق \*

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي

قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری

رضہ قال قال رسول اللہ صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینہما

مارقة تقتلہم اولی الطائفتین بالحق \*

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان

بن عبد اللہ بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل

قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضہ قال قال رسول صلعم

قال تمرق مارقة عند فرقه من الناس المسلمین تقتلہا اولی

الطائفتین بالحق \*

( د . خ . ل . م ) خواہند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواہند

شد از درمیان آن ہر دو گروہ خوارج مبدلوی خواہند شد قتل اوشان را

بہتر آن دو فرقه کہ بحق است •

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا

يحيى گفت حديث کرد ابو نضرة از ابي سعيد خدری ( خ . و )

گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خواہند شد امت

من دو فرقه جدا خواہند شد درمیان آن ہر دو گروہ خوارج قتل خواہند

کرد اوشان را بہتر دو گروہ کہ بحق است •

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

محمد پسر سليمان پسر عبد اللہ پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا

بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از

ابي سعيد ( خ . و ) گفت گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خارج

خواہند شد گروہ خوارج ہنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواہند کرد

آن خوارج را بہتر دو گروہ کہ بحق است •



۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلی قال حدثنا المقيم ( ن - المعتمر ) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري رض عن النبي صلعم انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيماهم التخالق ( ن - التحليق ) يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق \*

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلی بن واصل عن عبد الاعلی قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلی گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث کرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري ( خ و ) از نبی ( ع م ) تحقيق الحصرت ذکر کرد چند مردم را از امت خود که خارج خواهند شد در هنگام نواح از مردم نشانی اوشان سر تراشیدن است خارج خواهند شد از دين چندانکه خارج مي شود تير از کمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند نذل خواهند کرد اوشان را نزدیک ترين دو مايفه که طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين کلمه ديگر گفتم مردی را که درمیان من و درمیان ابو سعيد بود چيست ان کلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين کلمه را الحصرت فرمود و شما نذل خواهد کرد شما اوشان را ای اهل عراق \*

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل از عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حديث کرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث کرد مارا اجلح از حبيب حديث کرد اوشان را تحقيق او شنيد ضحاک مشرقی



الضحاک المسرقي یحدثهم و مع سعید بن جبیر و میمون بن  
 ابی شیب و ابو الذبحتری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن  
 العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن (سول الله صلعم فی  
 قوم ینخرجون من هذه الامة فذکر من صلوتهم و زکواتهم و صومهم  
 یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة لا یجاوز القرآن من  
 قراتیهم ینخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق\*  
 ذکر ما خص به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب

### کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — اباننا یونس بن عبد الاطلی و الحرث بن مسکین

قرأة عایه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس  
 عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یکره اوشانرا و ههراه ضحاک سعید پسر جبیر و میمون پسر ابی  
 شیب و ابو الذبحتری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عردی تحقیق او شدید  
 اباسعید خدری را روایت میکرده از پیغمبر خدا ( ص . خ . ل . م ) در قوم که  
 خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز ارشان و زکوة  
 ارشان و روزة ارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد  
 تیر از کمان نندتجاوز خواهند کرد قران از حالتوم ابشان خارج خواهند شد در  
 گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند .

این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المؤمنین

### سرانی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حوث پسر مسکین

ازردی خواندن برو و من می شدیم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب  
 گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر  
 داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری ( ص . خ . و ) باحکامه



سعید الخدری رضہ بیانا نحن عند رسول الله صلعم و هو یقیم  
 قسما اذہ ذوالخویصرہ و هو رجل من بنی تمیم فقال یا رسول  
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من یعدل اذا لم اعدل قد  
 خبت و خسرت ان لم اکن اعدل فقال عمر یا رسول الله ایذن  
 لی فیہ اضرب عنقه قال [ رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا  
 یحقر احدکم صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامهم ] ( ن - ۵۵۵  
 صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامه ) یقرءون القرآن لا یجاوز تراویحهم  
 یمرقون من الاسلام [ کما یمرق ] ( ن - ۵۷۰ ) السهم من الرمیة  
 ینظر الی النصلة فلا یوجد فیہ شیء ثم ینظر الی رصانه فلا یوجد  
 فیہ شیء ثم ینظر الی نضیه فلا یوجد فیہ شیء و هو القدح

ما بودیم نودیک پیغمبر خدا ( د . خ . ل . س ) و انحضرت بخش می  
 فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخویصره و او مردی بود از قبیلہ تمیم  
 پس گفت ان مرد ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت  
 پیغمبر خدا ( د . خ . ل . س ) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتیکه  
 ده عدل خواهم کرد تحقیق بے بهره مابندی و حسران کنی تو اگر نه باشم  
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پیغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم  
 کردن او را گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . س ) بگذار او را پس تحقیق برای او  
 همراهان اند کم میپندارد یکی از شما نماز خود را همراه اوشان و روزه خود  
 را همراه روزه هائے ایشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه  
 کردن ایشانرا بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون میگذرد تیز از شکار  
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس نه یافتہ میشوند در او چیزی پس نظر کرده  
 می شود طرف سوفا را پس نیافتہ میشود در او چیزی پسترنگاه کرده میشود  
 طرف نضیه او پس نیافتہ میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قدزة فلا يوجد فيه شيء سبق الفرح و الدم اتيم  
 (جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدر و  
 يخرجون على خير فرقة من الناس \* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -  
 فاشهد ) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي  
 بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل  
 فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذعت الذي  
 نعت به رسول الله صلعم \*

۱۷۳ — انبأنا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا  
 الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قال حدثنا  
 الاوزاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد  
 الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند  
 پستان زن یا مثل پارچه گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر  
 بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من  
 شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و شاهد باش  
 که تحقیق علی پسر ابیطالب ( خ . و ) قتل کرد ایشان را و من همراه او  
 بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد  
 او را تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد سو صفت کردن پیغمبر خدا ( د .  
 خ . ل . م ) چنین صفت که صفت کرده بود انحضرت \*

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث  
 کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر  
 کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا اوزاعي از زهري از ابي سامه  
 و ضحاك از ابي سعید خدري گهت ناگاه پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
 یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخدریصره که از خواجه



تسما انا ذر الخويصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و  
 من يعدل اذا ام اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى  
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدكم  
 صلواته مع صلواتهم و صيامه مع صيامهم يمرقون من الدين [ كما  
 يهرق ] ( ن - مروق ) السهم من الرمية حتى ان احدكم ينظر  
 الى نساءه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم  
 ينظر الى نضبه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا  
 سبق الفرت و الدم يخرجون على خبر فرفة من الناس آيتهم رجل  
 مخدج ازعج احدي يديه مثل ثدي المرأة او كما لبضعة تدور قال ابو  
 سعيد رض اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرصت انحضرت  
 عذاب باد ترا و کدام کس عدل کند و قتیکه ده عدل کنم پس گفت عمر  
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزنم گردن او را پس گفت برای  
 عمر پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م ) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصرة  
 هم صحبت خواهد بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز  
 او شان و روزه خود را همراه روزه خود او شان بیرون خواهد گذشت از دین  
 چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف  
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سو فار او پس  
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی  
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را  
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهد شد بر بهتر ورقه از مردم  
 نشانی او شان سردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده  
 پستان زن خواهد بود یا مانده پارگی گوشت حرکت خواهد کرد گفت او  
 سعید ( ح . و ) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م )





كنت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتاهم فارسى الى القتلى  
 فاتى به على النعت الذي نعت رسول الله صلعم \*

١٧٤ — انبأنا الحارث بن مسكين قراءة عليه وانا اسمع عن  
 ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن  
 بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم  
 ان الحرة ابنة ابي خريجة خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالت لا حكم  
 الا لله قال علي رضه كلمة حق ازديتها باطل ان رسول الله صلعم  
 وصف اناسا ابي لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق  
 بالسنم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله  
 ابيه منهم رجل اسود احدى يديه كابين شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من نودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رقتيكه قبل  
 كرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف كشتگان احدي را پس آورد  
 انكس ابر صنديكه كه صفت كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) •

١٧٤ — خبر داد ما را حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من  
 مى شيدم از پسر وهب گفتم پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از  
 بكير پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيدالله پسر ابي نافع ازاد كرده شده  
 پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تحقيق حروريه هرگاه بيرون آمدند بر  
 پسر ابيطالب پس گفتند حروريه نيست حاتم مگر رواي خدا گفتم علي بر او  
 سلام كلامه حق است اراده كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م ) صفت كرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت  
 اوشان را دران گروه چنين گروه كه مى گويند كلامه حق را به زبان خود  
 به نچار مى كند اين كلامه از اينجا و اشارت كرد طرف خلق خود بغير  
 اوشان مرد است سياه قام يكي هر دو دست او مانند نرم گوشت بز يا مانند  
 سر پستان پس هرگاه مثل كبرن ارشان را علي گفتم بگردد پس ديده.



قائلهم علي رضه قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا  
 والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا  
 به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلك من امرهم  
 و قول علي فيهم \*

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية  
 بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن  
 سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضه يقول اذا حدثتكم عن نفسي  
 فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من  
 السماء احب الي من ان اكذب علي رسول الله صلعم اقول عليه  
 ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج  
 [ قوم احداث ] ( ن - قوم في آخر الزمان احداث ) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم  
 خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس  
 یافتند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه نهادند او را برومی حضرت  
 علي گفت عبد الله من حاضر ابن ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن  
 علي مرتضی در ایشان \*

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را محمد  
 پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حدیث کرد ما را علي پسر هشام از اعمش  
 از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شديداً علي را برو سلام مي فرمود  
 وقتیکه حدیث کردم شما را از ذات خود پس تحقیق جنگ فریب است و  
 وقتیکه حدیث کردم شما را از پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م ) پس هر ایده  
 اگر آفتم از آسمان بهتر است طرف من از اینکه دروغ گویم در پیغمبر خدا  
 ( د . ح . ل . م ) گویم بر آنحضرت آنچه که نگفتم پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م )  
 شنیدم پیغمبر خدا را ( د . ح . ل . م ) میگفت قوم در آخر



الاحلام يقواون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لايجاوز ايما لهم  
 حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم  
 فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة \*

## ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا  
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي  
 قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن  
 لايجاوز قراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية  
 قتالهم حق على كل مسلم \* خالغه يوسف بن ابي اسحاق فادخل  
 بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان \*

زمان جوانان کم خوردان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قران  
 را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون  
 خواهد گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي  
 تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب  
 است براي انکس که قتل کند اوشان را نزدک خدا روز قيامت \*

## ابن ذکر اختلاف علي ابي اسحاق است درين حديث

۱۷۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت  
 احمد و قاسم حديث کرد مارا عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد  
 پسر غفله از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا (د. ح. ل. م.)  
 بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد  
 کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهد گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد  
 تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان \* خلاف کرده اورا ابو يوسف  
 پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفله  
 پسر عبد الرحمن پسر مروان را \*

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحییٰ قال حدثنا محمد بن  
العلاء قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق  
عن ابي قیس الازدی عن سوید بن غفلة عن علي رض عن النبي  
صلعم قال يخرج في اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لا یجاوزون اراقیم  
[ یخرجون من الدین كما یخرج ] ( ن - یمرقون من الدین  
مروق ) السهم من الرهبة فتألم حق علی کل مسلم \*

۱۷۸ — اخباری احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن یحییٰ  
الخزازي قال حدثنا مخلد قال حدثنا اسرائیل عن ابراهیم بن  
عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي الى الخوارج  
فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتكلمون  
بالحق لا یجاوز حاقهم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا  
محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر  
خود از ابي اسحاق از ابي قیس از ابي از سوید پسر غفله از علي از ابي  
برو سلام گفت آنحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند  
خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چندی کردن ایشان را خارج  
خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ایشان حق  
است بر هر مسلم \*

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
احمد پسر یحییٰ الخزازي گفت احمد حدیث کرد مارا مخلد گفت محمد حدیث  
کرد مارا اسرائیل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد  
خارج شدیم همراه علي (خ و) طرف خوارج پس قتل کرد علي ایشان  
را پسترفرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق  
شان ایست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق  
به تجاوز خواهد کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از



الرمیة میماهم ان فبهم رجلا اسود مخدج الید فی یدہ شعرات سون  
انکان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم یکن هو فقد قتلتم خیر  
الناس فبکینا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتنا سجدوا  
و خر علي رضه معذا ساجدا غیر انه یتکلمون بکلمة الحق \*

۱۷۹ — انبانا الحسین بن مدرک قال حدثنا یحیی

بن حماد قال أخبرنا ابو عوانة قال أخبرني ابو سلیم البلخي قال  
أخبرني ابي انه كان مع علي رضه يوم النهروان قال و كنت قبل  
ذاك اصارع رجلا علي یدہ شیء فقلت ما شان یدک قال اكلها  
بعیر فلما كان يوم النهروان و قتل علي الحورریة فخرج علي قتلهم  
حين لم یجد ذی الثدی فطاف حتی وجده فی ساقیة فقال

حق چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نشانی اوشان اینست تحقیق در میان  
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او موی های سیاه اگر  
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس  
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی  
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس  
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه  
تحقیق شان اینست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق •

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا

یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر  
داد مرا ابو سلیم پسر سلیم گفت ابو سلیم خبر داد مرا پدر من تحقیق  
او بود همراه علی (خو) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این  
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت  
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل  
کرد علی مرتضی فرقه حورریه را پس خارج شد علی بر کشتگان اوشان  
وقتیکه نیافت ذی الثدی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را در زمین پست



صدق الله عز وجل و باغ (سول الله صلعم و قال و في منكبيه ثلث شعرات من حامة الثدي ثواب من قتلهم) ن - قاتلهم) \*

۱۸۰ — ابان بن عاي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان انكلم فلم يلبثت اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عايشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذاك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعنى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غمنا ب و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د۰ خ۰ ل۰ س۰) بر گفت آنحضرت و در شأن او سه مدی های اند از سر پستان ثواب است آنکس که بدل خواهد کرد آنها را •

۸۰ — خبر داد مارا علي پسر منذر گفت علي حديث کرده مارا ابوالفضيل (ن - پسر فضيل) گفت حديث کرد مارا عاصم پسر کليب حرمي از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي (خ۰ و) شسته ناگاه داخل شد مردی و در او پارچه سفر بود و علي (ح۰ و) کلام میکرد مردمان را و آلام میکردند مردمان او را پس گفت اي امير المؤمنين ايها حکم میدهی مرا اينکه آلام کدام پس نه التفات فرمود علی طرف او و مشغول داشت او را آن چیز که دزان چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست حیرت تو پس گفت بودم عمره کننده پس ملاقات کردم حضرت عایشه را پس گفت عایشه آن گروه چاین که خارج شدند در زمین شما چرا نام نهادند آنها را حروریه گفتیم خارج شدند هر مکان که نام نهادند آن مکان حرور پس نام نهادند حروریه بسبب این پس گفت عایشه خوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن او شان را اگر خواهد



ابن ابیطالب رضه لاخبركم خبرهم فجئت أسأله عن خبرهم فلما فرغ علي رضه قال أين المستأذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عائشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا عاي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده تدي انشدكم بالله اخبرتكم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبرتكم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله \*

پسر ابیطالب (خ و) هر بیده خبر کند شما را خبر اوشان را پس آمدم که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (خ و) گفت کجا است طلب اذن کننده پس قصه کرد بر او چنانکه قصه کرد بر ما گفت علي مرتضى تحقيق من داخل شدم نزديک پيغمبر خدا (د خ ل و) و نبود نزديک او کسی سواء عايشه مادر مومنين پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستي تو ای علي و قوم چدين و چندان است گفتم خدا و رسول او دانا تو است پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قران را نه تجاوز خواهد کرد قران چنبر کردن ایشان را يعنى دانه نخواهد بخشيد بيرون خواهند گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذد تير از شکار در ایشان موردی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم مي دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم مي دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقيق ان مورد درمیان اوشان است گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقيق او بدست درمیان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقيق او درمیان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم اری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او \*

۱۸۱ — ابن‌بابویه از احمد بن محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن  
 الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما  
 كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح  
 فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذوالثدية فطلبوه فلم يجدوه فقال  
 علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في رعدة  
 من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل علي يده مثل سبلات  
 المنور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك \*

۱۸۲ — ابن‌بابویه از عبد‌الاعلی بن واصل بن عبد‌الاعلی قال حدثنا  
 الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن  
 كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءه بمقنطرة الديرجان فقال  
 انه قد ذكر لي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالثدية

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث كرد مارا  
 ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ و) گفت  
 علي هرگاه شد روز جنگ نهروان كه نام شهريست پس نه دفع شده تا  
 اينكه سفته شدند به نيزه ها پس كشته شدند تمام گفت علي (خ و)  
 طلب كديد و بچوئيد صاحب پستان را پس طلب كردند مردم او را پس  
 نيافتند او را پس گفت علي (خ و) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچوئيد  
 او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند  
 از كشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند مویها بر روت گریه  
 هستند پس تكبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد‌الاعلی پسر واصل پسر عبد‌الاعلی گفت  
 عبد‌الاعلی حديث كرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي  
 از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب كرد مارا علي بر او  
 سلام به يك دير جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست كه ذكر  
 کرده شد مرا فرقه خارجه كه بيرون مي آيند از طرف مشرق و درميان





فقاتاهم فقالت الحرورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم  
كما ردكم يوم حرورا فنهي (ن - ف شجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال  
رجل من اصحاب علي رضه اقطعوا العواري والعوالي الرماح فداروا  
واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر  
رجلا فقال على التمسوا المتخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر  
عليه فركب علي عام بغلة النبي صلعم الشهباء فاتي وهداة من  
الارض فقال التمسوا في هولاء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت  
فقال اعملوا و لا تفكروا او لا اني اخاف ان تتكلموا لاخبرتكم بما  
قضى الله لكم على لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا اناس  
من اليمن فقالوا كيف يا امير المؤمنين قال كان هو اهم بغية \*

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علی رضه اوشانرا پس گفت  
بعض حروریه بعض را نمدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا  
پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا  
پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب  
علی (خ. و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالی نیزه ها است پس دور  
کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده  
مرد پس گفت علی بچوئید ناقص را و این ماجرا در روز سرما بود پس  
گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید  
رنگ خچر نبی (د. خ. ل. م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست  
زمین را پس گفت بچوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس  
گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید  
عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را  
هرآنکه خیر کنم شما را بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او  
یعنی نبی (د. خ. ل. م) و هرآنکه تحقیق حاضر شدند ما را مردم از  
یهن پس گفتند چه حال است ای امیر المؤمنین فرمود علی بود آن  
امر مقصود قر از روی حاجت \*



۱۸۳ — انبأنا العباس بن عبد العظيم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابي سايمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذبيح كانوا مع علي رضي ساروا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤون القرآن ليس قرأتكم الى قراءتهم بشييء و لا صلواتكم الى صلواتهم بشييء و لا صيامكم الى صيامهم بشييء يقرؤون القرآن يحسبون انه لهم و هو عليهم و لا يجاوز قرايتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم علي لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظيم گفت عباس. حديث كرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حديث كرد مارا عبد الملك پسر ابي سلمان از سلمه پسر كهيل گفت سلمه حديث كرد مارا وهب تحقيق او بود در لشكر چنين لشكر كه بودند همراه علي (خ و) سير كردند طرف خوارج پس گفت علي (خ و) اي مردمان تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا (د و خ و ل و م) مي فرمود شتاب است كه خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نيست قراوت شما طرف قراوت اوشان بچيزي و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچيزي و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچيزي خواهند خواند قرآن را گمان خواهد كرد تحقيق آن برمي نفع اوشان است و آن ضرر است در اوشان و نه تجاوز خواهد كرد خواندن اوشان چنبر گردن اوشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانكه بيرون مي گذرد تير از شكار اگر خواهد دانست لشكر چنين لشكر كه جنگ خواهد كرد خارجيان را چه حكم كرد خدا براي اوشان بر زبان نبي اوشان هر ايده ترك كند عمل را و نشان آن اينست تحقيق درميان ايشان موديت براي او بازو است و نيست براي او دست



و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه  
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء  
يخلفونكم في ذرايبكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء  
القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا  
على اسم الله قال سلمة قنزلي زيد بن وهب منزلا حتى مررنا  
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي  
فقال لهم القوا الرماح و سارا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان  
يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا  
السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على  
بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره  
التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازری او مابند سر پستان است برای زن بر او صویها اند سفید  
پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و نوبت میدهند آن است  
مسلمانانرا خواهند اقدان در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است  
تحقیق من هرآنکه آمیید می دارم اینکه مابند آن گروه پس تحقیق اوشان  
تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس میرو  
کنند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا رید پسر وهب منویل را  
تا اینکه گذسیدیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود  
پس گفت عبد الله برای او دیدد ازید نینزه های را و بر کشیدد شمشیرهای  
حرد را از پیام های آنها پس تحقیق من خوف میکنم اینکه قسم خواهدد  
داد شمارا چنانکه قسم دادد شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای  
جنگ پس دور کردند نینزه های خود را و کشیدد تیغهای را و سفندد  
اوشان مردم عالی مرتضی یعنی به نینزه های اوشان پس نقل کرده شد  
ارشان بر بعضی و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مگر دو مرد گفت  
عالی بزورگردد ذات اورا بچوئیده در میان اوشان ناقص را پس نیافتند



فَتَلَىٰ بَعْضُهُمْ عَالِي بَعْضٍ قَالَ جَرُّهُمْ فَوْجِدُونَ مَا يَأْتِي الْأَرْضَ فَكَبِرَ عَلَيَّ  
 رَضًا ثُمَّ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ يَبْلُغُ رَسُولَهُ عَنْهُمْ فَقَامَ إِلَيْهِ عَبِيدَةُ السَّلْمَانِي  
 فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَسَمِعْتُ هَذَا  
 الْحَدِيثَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
 لَسَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى اسْتَحْلَفَهُ ثَلَاثًا وَهُوَ يَحْلِفُ \*  
 ١٨٤ — أَخْبَرَنَا قَتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ عَنْ  
 ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبِيدَةَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ رَضًا لَوْلَا أَنْ تَبَطَّرُوا  
 أَنْبَاءَكُمْ مَا وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ يَقْتُلُونَهُمْ عَلِيٌّ لِسَانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَيْ رَبِّ الْكَعْبَةِ أَيْ رَبِّ  
 الْكَعْبَةِ أَيْ رَبِّ الْكَعْبَةِ \*

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم  
 کشتگاری بعضی ارشاد بر بعضی بود فرمود بکشید ارشاد را پس یافتند مردم  
 آن ناقص را ازان چیز که منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی  
 (خ. و) پستتر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام  
 پس ایستاده شد طرف او عبیده سلمانی پس گفت ای امیرالمؤمنین  
 قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شایسته تو ان  
 حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا  
 که نیست معبود بحق مگر او هرآنکه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر  
 خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب قسم کرد عبیده علی مرتضی را سه  
 دوعه و او قسم می خورد برای عبیده •

١٨٤ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر  
 عون از محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه بخور  
 کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل  
 خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو  
 شایسته ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم  
 پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است •



۱۸۵ — ابن ابی احمد بن شعیب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلماني قال لما كان جئت أصيب أصحاب النهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مئذون اليد او مؤذن اليد فابتغيناه فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فليت اذنت سمعته من رسول الله صلعم قال اي رب الكعبة ثلثا \*

۱۸۶ — ابن ابی احمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث كرد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث كرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هوگاه بود كه آمدم تا برسم صاحب های نهروان را گفت علي ( خ و ) بجزئيد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس تحقيق درميان اوشان مرد بيست ناقص دست يا ناقص دست يا ناقص دست پس جستيم او را پس يافتيم او را پس دلالت كدايديم علي را بر او پس هوگاه ديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كديد شما پستتر ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) براي آنكس كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) گفت علي رضي الله عنه قسم پورردگار كعبه است سه دفعه فرمود اين كلمه را \*

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جيش انه سمع عليا رضي بقول اذا قباب بين الفتنة لولا انما قوتل اهل النهروان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضي الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرا لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه\*

ذکر مناظره عبد الله بن عباس رضه الحرورية و احتجاجه عليهم فيما انكروا على بن ابي طالب رضه

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبدالرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جيش تحقيق اور شديد علي را (خو) ميگفت من قبه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمى به كشته مى شدند اهل نهروان اگر به تحقيق من خوف كنم اياكه نرك حواهدد كرد عمل را هوايد خبر كدم شما را با چيزكه حكم كرد خداى غالب و بزرگ در زبان نبي شما (دو خو) را براى آنكس كه فتل كرد اوشان را در حاليكه بيداده بون نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چدين هدايت كه ما بر او ايم \*

اين ذكر مناظره و بحث كردن عبد الله پسر عباس است فرقه حوريه را و تحت آوردن عبد الله پسر اوشان (خو) در آن چيز كه انكار كردند اوشان على پسر ابي طالب را (خو)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا



حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال لما خرجت الحرة و اعتزلوا في دار و كانوا ستة الاف فقلت لعلي عمه يا امير المؤمنين ابرو بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال ابي اخافهم عليك قلت كلا فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون فقالوا مرحبا بك يا ابن عباس فما جاء بك قلت لهم اقبلكم من عند اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم رسول الله صلعم و صهرة الذي انزل فيهم القران و هم اعلم بتدويره منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يباغكم ما يقولون و ابلغهم ما تقولون فابتحا لي نفر منهم قلت هاتوا ما تنقمون علي اصحاب رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله پسر عباس ( خ . و ) گفت هرگاه خارج شد فرقه حوریه و جمع شدند در مکانی و بودند شش هزار مردم پس گفتم علی را بر او سلام ای امیر المؤمنین سرد کن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر حران شاید که من کلامم کند انگروه را گفتم علی رضه تحقیق من خوف می‌کنم اوشان را از قتل بر تو گفتم نه چنان پس جامه پوشیدم و شانه کردم موی را و داخل شدم بر اوشان در مکانی نصف رز و اوشان می خوردند طعام را پس گفتم خوشی باد ترا ای ابن عباس پس چه چیز آورد فرا گفتم برای اوشان آمدم نزد شما از نزد صاحب هائے نبی ( د . خ . ل . م ) و از نزد شجرت کدخدگان و یاری کدخدگان و از نزد پسر عم رسول خدا ( ن . خ . ل . م ) داماد آنحضرت چنین که نازل کرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانایان بنابر قرآن از شما و نیست در شما مردی از اوشان هر اینه رسادم شما را آنچه که می گویند اوشان و رسادم اوشان را آنچه می گویند شما پس جدا شدند برای من جدا بعد از اوشان گفتم بیارید چه اعتراض میکنند بر اصحاب پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و بر پسر عم او گفتم آن مردم همه اعتراض اذن گفتم چه اذن آنها گفتم اما یکی از آنها پس تحقیق علی مرتضی

فانه حكم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال والحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قلت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا محي نفسه من امير المؤمنين فان لم يكن امير المؤمنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبيه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني ( ن - فانا ) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد هير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمنه ربع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتم این اعتراض یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراض پس تحقیق عالی فعل کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم کافران پس تحقیق حلال شد بدی ارشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی ارشان و نه کشان ارشان گفتم این اعتراض دو اند پس چیست اعتراض سوم پس گفتند هو خود ذات خود را از امیر المؤمنین پس اگر نیست امیر المؤمنین پس او امیر کافران است گفتم ایا نزد شما چیزی است سونی این سه اعتراض گفتند انها کدایت میکند ما را این گفتم برای ارشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب و بزرگ و سنة نبی او (د - خ - ل - س) آنچه نیز که رد کند قول شما را ایا باز خواهید گشت گفتند ارے گفتم اما قول شما حکم کرد عالی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق ان ایست که تحقیق گرداید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت





عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين  
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء  
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم  
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء لحكم فيه  
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات  
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و  
 في المرأة و زوجها و ان خفتن شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله  
 و حكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم  
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من  
 حكمهم في بضع امرأة اخرجت من هذه قالوا نعم قلتم و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ ایفکه حکم کنند در  
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده نه قتل کنید  
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس  
 در او جزاء ان مثل آنچه است که دتل کرد از چهار پایه حکم کند باو  
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی  
 ایفکه گردانید اورا طرف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا  
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح  
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است  
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا  
 حکم را در زن و زوج او اگر داید شما ناساز کاری و خلاف در میان مرد  
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر  
 اراده دارند باصلاح آوردهن کار زوجین ساز کاری افکند خدا در میان زن و  
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح  
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان  
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قائل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون  
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قاتم اذا نستحل  
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قاتم لیست باهنا  
 فقد کفرتم لان الله تعالی یقول النبی اذلی بالمومنین من  
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین فاتوا منها بمخرج  
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل  
 المومنین فانا اتبکم بمن ترضون فشهد ان نبی الله صلعم یوم  
 الحدیبیة صالح المشرکین فقل لعلي رضه اکتب یا علي هذا ما  
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک  
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبدالله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و ده تاراج ایا پس بندی خواهید کرد مادر خود  
 عایشه را و حلال میدارید از او انچیز که حلال میدارید از غیر او و حال  
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گنت حلال میداریم  
 از او انچیز که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر  
 خواهید گنت نیست عایشه رضه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما  
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات  
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو  
 گمراهی هستید پس بیارید ازان جواب را ایا بیرون امدم ازین سوال  
 گفتند اری و اما گفتن شما محو کرد ذات خود را از امیر المومنین پس  
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم  
 تحقیق نبی خدا ( د . خ . ل . م ) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس  
 گنت انحضرت برای علي ( خ . و ) ندویس ای علي این انچیز است که  
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علي مرتضی گفتند کفار  
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس



اهج يا علي رسول الله اللهم انك تعلم ابي رسولك اصح يا ابي  
 و اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله رسول الله  
 صلعم خبر من علي و قد صحى نفسه و لم يكن مכוوه ذلك مכוوا  
 من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و  
 خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار \*  
**ذكر الاخبار المؤيدة اما تقدم وصفه**

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن  
 صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحاق  
 عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحاق ( ن - قيس )  
 قال قلت لعلي رضي الله عنه جعل بينك و بين ابن اكله الاكباد حكما

بفؤيس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا ( د - خ - م ) مכו  
 کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق  
 پیغمبر تو ام مכו کن ای علی و ندویس این آنچه است که صالح کرد  
 بر او محمد پسر عبد الله و قسم خدا است هر آنکه پیغمبر خدا ( د - خ -  
 م ) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق مכו کرد انحضرت ذات  
 خون را و نبود این مכו از نبوة ابا خارج شدم از این اعراض گفتند اری  
 پس رجوع کرد از آن خوارج دو هزار و خارج شدند باقی او شان پس قتل  
 کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند او را فرقه مهاجرون و انصار \*

**این کز خبرهای تأیید کننده است . برای آنچه بزرگتر مقدم شد وصف او**

۱۸۸ — حدیثی است از ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد  
 ما را عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را عمرو پسر  
 هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمه پسر  
 اسحاق ( ن - قیس ) گفت علقمه گفتم علی را ( خ - و ) ایا میکند میان  
 خود و میان پسر خوینده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من



قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا ما صالح عليه محمد رسول الله [ فقالوا لو نعلم ] ( ن - فقال سهيل لو علمنا ) انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو و الله رسول الله و ان رغم انفك لا و الله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم اني مكانها فاريته فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا \*

۱۸۹ — اباننا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثني و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء رضي قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن بشار اهل مكة كتب علي كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله فقال المشركون لا تكذب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فرويسندگ پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) روز حديبيه پس نوشتم اين انچيز است كه صالح كرد بران محمد پيغمبر خدا پس [ گفتند اگر دانيم ] ( ن - گفت سهيل اگر ميدانستم ) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ كنيم اورا محو كن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پيغمبر خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه محو خواهيم كرد ان لفظ را پس گفتم مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بنما مرا مكان ان لفظ را پس نمايديم الحضره را پس محو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق براي قسمت مثل ان شتاب است كه خراهي كرد همين كار را مغلوبا و مقهورا \*

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر مثني و محمد پسر يسار گفتند ان هر دو حديث كرد مارا شعبه از ابي اسحاق گفت شنيدم براء را ( خ . و ) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت علي كتاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت شركت كنندگان مذوييس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا نه

نقاتلك فقال لعابي رض أممكه فقال ما انا بالذي اسكوه فمكاهها  
 رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة  
 ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسأله  
 ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه \*

١٩٠ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله  
 بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن  
 عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى  
 اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم ( ن - واصلهم )  
 على ان يقيم ( ن - يقيموا ) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كرديم ترا پس گفتم انحضرت علي را ( خ . و ) محو كن انظ  
 رسول الله را پس گفتم علي مرتضى من نه آنكس ام كه محو كنم ان لعظ  
 واپس محو كرد انرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) به دست مبارك  
 خود پس صالح كرد انحضرت مشركان را براييكه داخل شود انحضرت و  
 اصحاب او مكه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به كيسه هاي ساز  
 جنگ پس سوال كردم انحضرت را ( و گفتم ابن بشار راوي سوال كردند  
 مشركان انحضرت را ) چيست جلبان السلاح گفتم انحضرت كيسه ها است  
 بالچيز كه درو است \*

١٩٠ — حديث كورد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفتم احمد حديث  
 كورد مارا عبيد الله پسر موسى گفتم عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از  
 ابي اسحاق از براء پسر عازب ( خ . و ) گفتم عهده كورد پيغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م ) در ماه ذي قعدة پس آمد اهل مكه را اينكه بگذارند انحضرت  
 را اينكه داخل شود انحضرت مكه را تا اينكه حكم كورد انحضرت اوشان را  
 براييكه قايم شود انحضرت مكه را سه روز پس هرگاه نوشندند مسلمة انان



هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن عبد الله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبد الله و قال لعلي اُسمع رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان ( رسول الله ) ( بن عبد الله ) و كتب هذا ما قضى عليه محمد بن عبد الله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

کذاب را نوشتم این چیزی است که حکم کرد بر او محمد رسول الله گفتند نه اقرار میکنم نه رسول الله اگر داریم که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه منع کنیم تو را چیزی را و لكن تو محمد پسر عبد الله هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله ام و گفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي ( خ و ) قسم خداست نه محو خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر خدا ( د و خ و ل و م ) کذاب را پس محو کرد او را و نه خوب بود اينکه به نويسد انحضرت پس نوشت مکان ( رسول الله ) ( پسر عبد الله ) را و نوشت این چیزی است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اينکه نه داخل شود انحضرت مکه را به ساز جنگ . مگر نه شمشیر در بياض و اينکه نه خارج شود کسی از اهل مکه . به کسی اگر اراده کند انکس اينکه تابع شود انکس را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس اينکه قيام نمايد در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت مدت سه روز آمدند کنار نود علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود



الاجل فخرج (سول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم  
 فتأراها ( ن - فاخذ بيدها ) عاي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة  
 عابها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها عاي و زيد  
 و جعفر رضى الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال  
 جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقصي بها  
 (سول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض  
 انت مني و انا دنك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خلتي و  
 قال لزيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال  
 انها بنت اخي من الرضاعة \* قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى  
 بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون  
 آمد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة  
 ندا میکرد ای عمو ای عمو پس رسیدند او را علی ( خ . و ) پس گرفت او را  
 علی مرخصی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام فرودیک  
 نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه کرد دران  
 دختر علی و زید و جعفر ( خ . و ) پس گفت علی من گرفتم او را و این  
 دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زینر من  
 است و گفت زید دختر برادر دست پس حکم کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
 بان دختر که او برای خاله اوست و فرمود خاله به درنه مادر است پستور  
 گت برای علی ( خ . و ) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را  
 مشانه هستی نو پیدایش مرا و خوبی مرا و گفت برای زید تو برادر ما  
 هستی پس گفت علی مرخصی ایا زوج دهی کنی دختر حمزة را پس فرمود  
 الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی • گفت ابو  
 عبد الرحمن خلاف کرد آن - بنت را یحیی پس و ادم قزويني اخرا من



ابی اسحاق عن هانئ بن هانئ و هبيرة بن مریم عن علي رض \*  
 ۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارك قال حدثنا يحيى  
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هانئ بن  
 هانئ و هبيرة بن مریم عن علي رض انهم اختلفوا في ابنة  
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم اخطأها و قال ان اخطأه ام  
 قلت يا رسول الله الا تزوجها قال انها لا يحل لي انها ابنة اخي  
 من الرضاعة قال و قال لي انت مني و انا منك و قال لزيد  
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا  
 الكتاب و صلى الله على سيدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعين \*

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابي اسحاق از هانئ پسر  
 هانئ و هبيرة پسر مریم از علی ( ح . و ) \*

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الله پسر مبارك گفت محمد  
 حدیث کرد مارا یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا  
 اسرائیل از ابي اسحاق از هانئ پسر هانئ و هبيرة پسر مریم از علی ( ح . و )  
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزة پس حکم کرد باو پیغمبر خدا  
 ( ح . ل . م ) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتم ای  
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او ده حلال است مرا تحقیق  
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از  
 منست و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما  
 هستی و گفت برای جعفر مشانه شدی تو پیدایش مرا و خوی مرا •  
 این احز کتاب است و درود قریسد بر سوادار ما و مالک، ما که نام  
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •  
 تم الكتاب بعون الموفق الوهاب

